

خطی - فهرست شده -
۲۰۱۰

کتابخانه مجلس شورای ملی	
نام کتاب	تاریخ السیرة في العراق
مؤلف	بازدید شد
موضوع تألیف	۱۳۸۱
شماره	۲۰۱۰
شماره دفتر	۲۲۳۶۵
	۲۰۱۰



بازدید شد
۱۳۸۱
۲۰۱۰

تاریخ السیرة في العراق
بازدید شد
۱۳۸۱
۲۰۱۰

خطی - فهرست شده -
۲۰۱۰

کتاب التبیان فی القراءات السبع و البصیرة فی الاضواء

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذي اذاق قلوب القارئین حلاوة
الآيات البينات و اساع فی نفوس التالین لذة
اسرار القرآن من الكلمات الربانيات و نور اروا
المشاقين بشكركم ارا القرآن المتواترات و عطية
انفاس المشتغلين بارج بخار كلامه لسوق غايات
الغايات حمدك كرم على جميع نعمات نجات
الذاكرين له على تاييد الآيات الفايقات و الصلوة
و السلام على محمد عبده و رسوله الذي ارسله بالحق
الطاهرات و على آله و اصحابه و اولاده و عمرته

دار و اجم

و از واجبه الطاهرآت و بعد جنس ميگويد محمد ابن
محمود بن محمد بن احمد بن علي الشرفي البصري فدي المحمد
الهدائي المولود احسن الله خاتمه که چون بيدم حماني
از حفاظ قرآن محمد را که بقرآن سبعة غنيت مي نمايد
بخط قصيده شاطيه مشغول ميگردند شهرة ارا و ارا
ايشان استقداد فهم ان اندازند که معرفت ان
موقوفست بمعرفت کلام عرب و اگر عربيت ايشان را
حاصلست محرد عربيت محبت در ان خصوص ميکند
و اتقان و احياط کلامي غني او رند و غني دانند که
في اسنادي با هر حادق دانش علم قرآن حاصل شود
و نقلست از زيد بن ثابت رضي الله عنه که قراة القرا
سته مانورة ياخذها الاخر عن الاول و نقلست که

القراءة يستتبعها أخذ من أفواه الرجال تتبع لأ
تتبع **روی** جذب عن رسول الله صلى الله عليه
والله وسلم انه قال من قال في القرآن براية فاضا
فقد اخطأ وامثال این در روایات بسیار است پس آنچه
منقول است بی استناد و کپی و صحیح نقل آن جایز نیست
لاجرم ایشانرا سهو و خطا بسیار واقع میشود و نمیدانند
که نمی دانند و خطا در کتب و مصاحف می نویسند و خطا
تعلیم میکنند و جهال بر ایشان جمیع می شوند و اعتماد بر
ایشان میکنند و بعضی از ایشان در کتاب تصانیف نیز
میکشند و چون آن تصنیف بعد از ایشان بماند مردم بر آن
رغبت نمایند و آنرا صحیح بپندارند و اگر استادی بگوید
آن گوید مسموع بپندارند و گویند در کتب چنین است و

و این

و اینک که این کتاب تصنیف کرده بهتر از خود است یا نه
و بعضی از علما بخطای ایشانرا در می یابند و ملاحظه میکنند
و بر ایشان اظهار میکنند و آنرا سهل می شمرد پس این
شریک باشند و در ابطال کلام خدای تعالی و نقض سعی
نموده باشند و هم ضال و هم مضل گشته بپیکار از این
عظم تر باشد و دیگر آنکه هر کس که از قراءت سهو و
معلوم بگذرد میخواهد که در خواندن قراءت را جمع کند و
نفاخت مشکلات بی استحضار عام و تکرار و مداومت
در غنور و سبیل میرفتد و می باشد که کلامی که تکرار
کرد از اصول و روشش در وی نیست و جمیع اصول و روش
بی استحضار دشواری می شود و اکثر استادان را در این
عاجز دیدم و در این کتاب بیکر محظوظ می شود و بخط

مدرسه را راه می باید چون این خنکها در اک کردن و
دیدم در فرائد ششصد گنای در غایت اختصار و
بحدف علل و اسانید بفارسی نوشتن که جامع باشد
بسیار و شطبیه و اولی که شطبیه میسر است و لکن بعضی
و جوه و مسایل و ابواب در شطبیه ذکر کرده
در تیسر قسمت و شطبیه محاج شرح و جماعتی
قصده شطبیه را شرح نوشته اند معنی لغات آن
و بیان اعراب آیات و بیان علل فرائد بطریق کویا
کرده و در این اطباء غوفه و زواید بسیار نوشته
و طالب از مقصود بازمی ماند و مقصود صاحب شطبیه
فرائد فرائد آن بوده است بر بیان کلمات و علل
و این کتاب از برای بدان نوشته اند تا اگر کسی را

حفظ

خط شطبیه شود و جوه فرائد سبانی از بی معلوم
و آنکه در آن از جمیع شروح منقح شود و آنچه مشکل
در شطبیه اصول فرائد است چه در شطبیه است
آنکه آن پنج اصول شطبیه است بر سه نوع کرده اند
در سه کتاب در کتاب **اول** اصول فرائد الفارسی
بیان کردم تا فایده آن عام تر شود و بعین اطفال و شندی
برسد و در کتاب **دویم** اصول فرائد التخیل
کردم تا شطبیه در غایت تمهید و ترهش تا در ذهن صورت
نزد در مین و ترق و نام آن کتاب التخیل بطریق
التخیل نهادم و در کتاب **سوم** اصول فرائد فرائد
بحد و آن کردم در غایت اختصار و امانت و مسائل
محدود و مضبوط در نازده ورق و بعد از آن

کردم در فرشت و بر دو قسم نهادم در قسم **اول** هر آنچه
 کثر الوقوع است از فرشت در یک ورق بنویسم تا در
 فرشت مکرر نباید کرد و استخار آن سال شود و در
دوم فرشت ایجابی نوشتم بر رتبه سوره در بی
 بحسب سوره و اول لفظ فراه نوشتم و رموز فراتر
 آن محل خلاف را بر حی موب کردم و باز تا کردم
 بر بیان حرکات و اعراب احتیاط را و بسیار جاهای
 مکرر کردم با اصول با کتب حاجت کمتر افتد و در بعضی
 مواضع که حوائث با اصول کردم در تحت آن لفظ مترنوم
 یعنی متردنه فی الاصول و در بعض مواضع که در کتاب در اول
 نوشته در تحت لفظ لفظ نوشتم یعنی از جمله کلمات
 و نام مجموع این کتاب المبسوط فی القراءات سبع

والمصنوع

و المصنوع من اصناف الطبع نهادم و رموز مفرد
 الکثیر کردم تا یکپشتار رموز بسیار نهادم و مکرر
 شین جرم هر تیره و یک بی است که ایشان را بسیار
 موضع متفق انداد و حرف نباید نوشتن و فراه تمام
 رجمه السد اصل حتم یکی از او پس که فراه عامه فصیح
 و اشهر است و موافق اصل عربیت و از فرا انکه خلف
 او باشد فراه او بیان کردم و آنکه موافق عامه باشد
 با او خارج شود و در بعض مواضع ذکر فراتر کردم
 انصاف را و در مرتبه سیم ایام و در رعایت کردم
 تا آنکه اگر جمع فراه کند از بیجا است و بود و در
 و اندر رعایت کردن مرعای که یکش را یاد و پس
 در آن محله که ششم که دو و نه باشد آنس را موز نهادم

[illegible]

پس آن کسی که این کتاب را نقل خواهد کرد و مخبر است که خواه
 هر سه کتاب را بنویسد و اگر نه هر کدام خواهد و نقل را
 با آن ضم کند تمام باشد توقع از ناظر این کتاب نیست که
 از سه المضاف و معنی مضامین شود که عرض به اطمینان
 فصل بوده است و اگر سهوی در باب ارباب مضامین تمام
 اصلاح کند و خرده مکرر در چنان از نسبت خایه و نه
 قلم و طبعان بهر واقع آید و چون از اینجا ناید حاصل
 مصنف را بدعا و خبر یاد کند و المستول من الله تعالی
 ان یغفر لی من الخطای و الرذل و السهو و الخلل و یجیب دعای
 و لا یخیر رجلاً و یجعل حاجتی بسعاده و یصلی علی
 اهل روف و یمیت عطف و یرحم **الباب** الاول فی ذکر
 اسماء القراء و انسابهم و بلدانهم **الباب**

الحمد لله

الثاني في ذكر رواية انهم اسبغوا النبي صلى الله عليه وآله وسلم
الباب الثالث في ذكر الاستعاذة **الباب**
 الرابع في ذكر البسملة **الباب** الخامس في ذكر بيان
 ضمنه المجمع **الباب** السادس في ذكر ادغام اللين
 ذي النبرة **الباب** السابع في ذكر المتقارنين في كلمة
 وفي كلمتين **الباب** الثامن في ذكر هاء الكناية
الباب التاسع في ذكر المد والقصر **الباب**
 العاشر في ذكر الهمزة من كلمة **الباب** الحادي عشر
 في ذكر الهمزة المفردة **الباب** الثاني عشر في ثقل حركة
 الهمزة الى ابي اكن بينهما **الباب** الرابع عشر في ذكر
 الهمزة في مذهب ابي عمر **الباب** الخامس عشر في ذكر
 اسكن قبل الهمزة في مذهب حمزة **الباب**

باب في الهمزة

السادس عشر في وقف حمزة ومثام على الهمز **الباب**
 السابع عشر في ذكر الاظهار والادغام **الباب**
 الثامن عشر في التثنية على ادغام اذ وقد والتأنيث
 ولام وهل وهل **الباب** التاسع عشر في ادغام حروف
 قرئت بخارجها **الباب** العشرون في احكام نون النكاح
 والعشرون **الباب** الحادي والعشرون في الفتح الالمانية
 ومن العظيمة **الباب** الثاني والعشرون في املاء التانيث
 في الوقف في مذهب الكوفي **الباب** الثالث والعشرون
 في بيان مذاهب في السرا **الباب** الرابع والعشرون
 في تعليل اللامات وتريفها **الباب** الخامس والعشرون
 في الوقف على اواخر الكلام **الباب** السادس والعشرون
 في الوقف على مرسوم الحظ **الباب** السابع والعشرون

فی مراهیم فی آیات الاضافة **الباب** الثامن العزیز
 ۲ التیال المحدثات من الکریم **الباب** التاسع
 والعشرون ۲ المکر فی قراءة ابن کثیر **الباب**
 الثلاثون ۲ مخارج الحروف وخصائصها **الباب**
 الاول ۲ ذکر اسماء القراء وکتابهم وبلدانهم وکنایم
 ووفاتهم **نافع** المدنی هو نافع ابن عبد الرحمن ابن
 الی نعیم مولی حوثة بن شعوب اللثمی واصل او از صفا
 وکنیت او ابو روم است ولفظه اند ابو عبد الرحمن
 ولفظه اند ابو الحسن ودر مدینه وفات یافت ستم
 وستمین ومار ویک راوی وی **قالون است**
 هو عیسی بن مینا المدنی الرزنی وادعاه علم عربیت
 بوده است وکنیت او ابو موسی است وقالون

فی کتب اسماء القراء

لکیر

۱۴
 لفت است وروایت کرده اند که نافع او را قالون
 لفت نهاد و قالون بزبان رومی یعنی نیکو از برای
 حسن فرائد است او ودر مدینه وفات یافت قریب
 ستم وستمین ومار ویک راوی دیگر **ورشش** عیسی
 بن سعد المصری وکنیت او ابو سعید است ودر
 لفت است وورشش یعنی سخت سفید از برای
 شدت پیاض او را وورشش لفتند ودر مصر وفات
 یافت ستم وستمین ومار ویک **ابن کثیر** الکلی هو عیسی
 ابن کثیر الداری مولی عمرو بن علقمة الکفالی وادعاه
 العطار وکنیت او ابو سعید است وادعاه
 ودر مکه وفات یافت ستم وستمین ومار ویک راوی
 وی **قتیل است** هو محمد ابن عبد الرحمن بن محمد

۱۵
 بن خالد بن سعید بن حرمه الکی المخزومی کینت
 او ابو عمرو است و لغت او قتل و در کوفه
 یافت بعد از ثمانین و مائین و راوی کثر است
 هو احمد ابن محمد بن عبد الله بن العباس بن تافع
 الی بزة الموزن الکی ثولی لینی محروم کینت او
 ابو الحسن است و معروفست به بزی و در کوفه
 وفات یافت سنه اربعین و مائین و قتل و بزی
 بود و قرآنرا با پیناد این کثیر روایت میکنند
 ابو عمرو البصری هو ابو عمرو ابن العلاء بن عمار
 بن عبد الله ابن الحصین ابن الحارث بن مسلم
 ابن خراجه بن نازن بن مالک بن عمرو بن عجم
 و گفته اند که نام وی زیانست و گفته اند که

نام وی کالی

۱۶
 که نام وی یحیی است و گفته اند محبوب و گفته اند که
 نام وی کینت وی است و غیر آن نیز گفته اند و در
 کوفه وفات یافت سنه اربع و خمیسین و مائیه
 و او را ششاد و شش سال بوده است دیگر را
 وی وی ال ابو شریست و ری است هو حفص
 ابن عمر عبد الغریز بن صهبان الازدی الدوری
 النخعی و دور موضع است در بغداد او او وفات
 یافت در حد دو سنه خمیسین و مائین و راوی دیگر
 ابو شیب است هو صالح بن زیاد بن عبد الله
 بن اسمعیل الکریمی الشوسی و یحیی و وفات
 که در سنه احدی و پستین و مائین و ایشان
 مرد و قرآنرا روایت میکند از ابو محمد یحیی بن ابی

المعروف باليزيدي از ابو عمر و او را يزیدی از
برای آن گفته که معاصی یزید بن منصور بود
خال مندی و در خراسان وفات یافت پس از این
و مایه بن عامر الشابی و مبداه بن عامر الحصبی
قالنی و مشق بود در خلافت ولید بن الملک و کینت
او ابو عمران است و او از تابعین است و در میان قراء
بسیع غیر از وی و ابو عمر و از عرب بنوده اند و باقی
موالی اند و در مشق وفات یافت پس ثانی عشر
و مایه و یک راوی وی این ذکوان است و مبداه
بن احمد بن بشیر بن ذکوان العرشی الدمشقی و کینت
وی ابو عمر و است و در مشق وفات یافت پس از این
و از تابعین و مایه و راوی دیگر مشام است و مشام

ابو عمر و

بن عامر بن نصیر بن ایان بن میره التلمی القاضی الد
مشقی و کینت وی ابو الولید است و او نیز در مشق وفات
یافت پس ثانی عشر و مایه و راوی دیگر مشام است
میکنند قرائت را با سناد از ابن عامر عاصم الکوفی بود
و عاصم ابن ابی النجود و یقال ابن مبداه و مبداه
مولی نفر بن قیس الایسیدی و کینت وی ابو بکر است و از
تابعین است و در یافت حارث بن حسان را و در کوفه
وفات یافت پس ثمان و قیل پس سبع و عشر بن و مایه
و یک راوی وی ابو بکر است و مبداه بن عباس بن
سالم الکوفی الایسیدی مولی لهم و گفته اند که نام او سالم
و گفته اند نام وی کینت وی است و در کوفه وفات یافت
پس از ربع و سبعین و مایه و راوی دیگر حفص است و مبداه

علم از تابعین است

هو حفص بن بليان المغيرة السدي الرزاز الكوفي وكنت
ولي ابو عمرو است و معروف بن جهم و كيع ميكونه كد و ي
مردی شته بود و ابن معين ميگويد كه و ي از ابو بكر ثور
بوده است و وفات يافت قريب پسند تبين و ماينه سره
الكوفي حمزة بن حبيب بن عجل است القرضي القمي مولي لهم
و كنت و ي ابو عماد است و در خلوان وفات يافت در خلافت
ابو جعفر المنصور پسند است و تبين و ماينه و يك را و ي و
خلف است بن هشام بن طالب البزاز و كنت او ابو عماد
و در بسند او وفات يافت و يهنا و ديكر خلافت است مو
خلا و بن خالد و گفته اند ابن خلكب و گفته اند ابن عيسى البزاز
في الكوفي و كنت او ابو عيسى است و در كوفه وفات يافت
پسند مشر بن و ماين و ايشان هر دو روايت كردند

قرازا از ابو عيسى سليم بن عيسى الخفي الكوفي از حضرت
و سليم وفات يافت در كوفه پسند ثمان و گفته اند پسند تبين
و ثمانين و ماينه انكشاف الكوفي هو علي بن حمزة البزاز
هو مولي بسني است و كنت او ابو الحسن است گفته اند از براي
آن او را پساني گفته كه در احرام كلیم پوشيده بود و دريه
زنبويه وفات يافت و يي از ديهاي شمر ري و قتي كه متوجه
شهر خراسان شده بود و بارشيد پسند تبين و ثمانين و ماينه
و يك را و ي او ابو عمرو است هو حفص بن عمر الدوري
البزازي صاحب الزيد و را و ي ديكر ابو الحارث است
هو الليث بن خالد البغدادي و وفات يافت پسند اربعين
و ماين است اسامي قرا و سبعة بر وجه اختصار و با
التوفيق الباب الثاني في ذكر روايت ائمة الكور

سبکبندی

فاز

الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم الحمة فاقع بنج اند ابو جعفر
 يزيد بن القمقاع القاري و ابو داود و عبد الرحمن بن هر
 مز الازج و شيبه بن سفيان القافعي و ابو عبد الله بن مسلم
 بن حنبل و الهذلي و ابو روح و يزيد بن اوهان و ابنه قز
 اثر و ايت ميکنند از ابو هريره و از ابن عباس و از عبد
 بن عباس بن ابی ربه و الخزومي و ابنه و ايت ميکنند
 از ابي بن كعب از رسول صلى الله عليه وآله وسلم و ايت ابن
 كثيره از عبد الله بن السائب الخزومي صاحب النبي صم
 و مجاهد بن جبر ابو الطحاج مولى قيس السائب و در باب
 مولى عبد الله بن عباس و عبد الله بن السائب از
 ابی ابن كعب روايت ميکند و مجاهد و در باب
 ابن عباس روايت ميکنند و ابن عباس از ابي ابن

و زيد بن ثابت و ابنه روايت ميکنند از رسول ص
 و ايت ابو هريره و مجاهدي از اهل حجاز و اهل بصره پس
 از اهل مسك مجاهد است اسعيد بن جبر و عكرمه بن خالد
 و عطار بن ابي رباح و عبد الله بن كثير و محمد بن عبد الله
 بن عيسى و حميد بن قيس الازج و از اهل مدینه
 يزيد بن القمقاع القاري و يزيد بن رومان و شيبه بن
 سفيان و از اهل بصره الحسين بن ابی الحسن البصري و يحيى بن
 عمر و غير ايشان و ايشان روايت ميکنند از مجاهد که ذ
 که ايشان رفت و غير ايشان و ايت ابن عامر ابو الدرداء
 نويسر بن عامر صاحب النبي ص و المغيرة بن ابی اشباب
 الخزومي و ابو الدرداء نقل ميکند از رسول ص و المغيرة
 نقل ميکنند از عثمان بن عفان و از رسول ص و ايت

عاصم ابو عبد الرحمن عبد الله بن حبيب البجلي معلوم الحسین
والحنین و ابو مریم زکریا بن جهمش فانا ابو عبد الله الرحمن رواه
سکند از عثمان بن عفان و از علی بن ابی طالب علیه السلام و ابی
بن کعب و زید بن ثابت و عبد الله بن مسعود و ایشان
نقل میکنند از رسول و اما زکریا بن جهمش نقل میکنند
از عثمان بن عفان و از عبد الله بن مسعود و ایشان
روایت میکنند از رسول و ابنته حمزة جماعتی اند از ایشان
ابو محمد سلیمان بن سهران الکاشی و محمد بن عبد الله الرحمن
بن ابی لیلی القایمی و حمزة بن عیین و ابو اسحق البرقی
و منصور بن المعتمر و معمرة بن عقیم و جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام و ائمه نقل میکنند از یحیی بن وثاب و یحیی نقل میکنند
از جماعتی از اصحاب بن مسعود و علقمة و ابی سواد و عید بن

نقلند و زکریا بن جهمش و ابی عبد الرحمن البجلي و غیر ایشان
و اینها نقل میکنند از ابن مسعود و او از رسول و ابنته حمزة
حمزة بن حبيب الزما نجت و عسی بن عمر العدانی و محمد بن ابی
و غیر ایشان از شایخ کوفین اماصل قرأة او اعتماد او
بر حمزة است و انقال قد حمزة پیش ابن بیان کردیم و الله
و اعلم و با الله التوفیق و الا يستعان الباب الثالث فی ذکر جمیع کلمات
الا يستعاذه به لکنه نیز حدائق اهل و اللفظ يستعاذه
چنین است که اعوذ با الله من الشیطان الرجیم بر موافقت
کتاب و سنت دلیل از کتاب قوله تعالی فاذا قرأت القرآن
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و دلیل از سنت است که
نافع بن جریر روایت کرد از پدر خود از رسول الله ص که
اعوذ با الله بیدین لفظ گفتند بعینه پیش از قرآن پس برین است

نقل

کتاب و بیست و هفت آیه و آیه هجدهم است که گفته شد و تقو و بنزد
 جمله فراموشی باید گفت در افتتاح قرآن و سرای جزو و غیر آن
 و روایت از امام فاضل کرده اند که ابوذر در جمله قرآن نرم خواند
 و پس از آنکه روایت می میکنند که در اول فاتحه تقو و بلند
 گفتی و انکار نکردی بر آنکه کسی نرم خواندی و نه بر آنکه کسی بلند
 خواندی و در سایر قرآن نرم گفتی و در بیست و هفت آیه است
 و روایت میکنند که حمزة در جمیع قرآن بجز و انشراح و اداسی
 الباب الرابع فی ذکر السجدة و آنکه در بسمله خلافت نیز دیگر
 قرآن در میان پورنما قانون و این کثیر و عاصم و کسایی بسم الله
 میگویند میان پوره ا در جمله قرآن مگر در میان سوره الفاتح
 و براه که اینجا در ترک بسم الله خلافت نیست و دیگر آن در میان
 دو سوره بسم الله نمی گویند حمزة و وصل می کنند آخر سورت را

در میان سورتها
 در میان سورتها
 در میان سورتها

باول

باول سوره دیگر درش و ابو عمر و ابی بن عامر مجزله و در وصل
 کردن پوره با سوره در سیکته در میان سوزن بنی قطع و است
 در غمب در میان سیکته است بنی قطع یعنی بنی نفیس زون
 و درش را روایتی دیگر است و آن فضیلت میان پورتین
 بسم الله و این وجه در تیریزیت و در شاطیبه گفته است و فیهماء
 خلاف جید و واضح الطلا یعنی در بسمله خلافت م لول جیم که آن
 درش است و در بعضی شروح نفی آن کرده اند و گفته اند پس
 و درش را درین که بسیار گردیم سر وجه شد و ابو عمر و ابن عامر
 دو وجه و بعضی از قرآن در غمب کسایی که ترک بسمله میکنند در
 بهار موفض بسم الله میگویند در میان پوره مد کثر و القیام
 و در میان سوره الفاتح و النطفیف و در میان پوره در
 و الفجر و البلد و در میان پوره العصر و الهز و ایضا نزدین

اختلاف در وصل سوره
 قطع بنی سیکته
 در میان سورتها

در میان سورتها
 در میان سورتها
 در میان سورتها

معنی از اینست بلکه مستحب داشته اند و خلاف نیست در پیچید
 در اول قافیه و در اول سورتی که قاری ابتدا آن ابتدا
 کند غیر از سوره براه و اما ابتدا اگر درن یا و ایل اجر قاری
 بخیز نشن میان گفتن بسم احد و ترک آن بزمب جمله اقرا
 پس آنکه پس که بسم احد میگوید بخیز نیست میان سه وجه اول به
 آنکه بر آخر سوره وقف کند و بر بسم احد نیز وقف کند و سوره
 ابتدا کند دوم آنکه آخر سوره را با بسم احد و بسم احد
 با اول سوره وصل کند و سوم آنکه بر آخر سوره وقف کند
 و بسم احد را با اول سوره وصل کند و اختیار در مذمت
 نیست اما آنکه آخر سوره را با بسم احد وصل کند و بر بسم احد
 وقف کند و سوره ابتدا کند در حقیقت مذمت و نیست الباقی
 الحاق فی بیان فی المجمع حمزه علیهم و الیهم و لدیهم بقیه

حمزه علیهم و الیهم و لدیهم

همچو اند این سه کلمه را در جمیع قرآن در وقف و وصل و در
 و دیگران بکسر با این کیشتریم جمیع را مضموم بخوانند و وصل
 میکنند بود و فنی که بعد از هم تکرار کنند و یک آنست که بعد
 از هم حمزه قطع باشند یا چیزی دیگر همچنانکه علیهم و لدیهم
 لم تنذرهم الا یومنون و قالوا نرا در آن دو وجه است
 دورش میم جمیع را مضموم بخوانند و وصل میکند بود و شرط
 آنکه بعد از هم جمیع حمزه قطع باشد چنانکه علیهم و لدیهم لم
 تنذرهم و ام لم حمزه و کسائی هم و اما هر دو مضموم
 بخوانند در حال وصل بشرط آنکه پیش از با کسر باشد یا با
 پاکر و بعد از هم حمزه وصل چنانکه علیهم و لدیهم و بهم
 و بر هم احد اما در حال وقف میم پاکر باشد و پاکر و
 با اتفاق قرآن حمزه را در علیهم و الیهم و لدیهم چنانکه

کردیم و ابو عمر و کبریا و میخواند در مثل حلیم الله و بهم الاسباب
 و بریم الله و دیگران کبریه و ششم هم در حال وصل و اما
 حال وقف هم پاکین کرد و در آن جمله بیان کردیم و الله اعلم
 الباب السادس فی ذکر ادغام الکبیرة انکه ادغام
 بر دو قسم است میفر و کبر و مراد از میفر آنست که حرف اول پاکین
 بود و دوم تحرک و مراد از ادغام کسر آنست که هر دو حرف
 متحرک باشند و کبر از آن ابو عمر است که مخصوص است بذکر
 و ادغام در جایی میکنند که در حرف مماثل باشند در لفظ
 یا متقارب و مخرج پس ادغام کبر باز بر دو نوع است متلبس
 و متقاربین مثله این باز بر دو نوع است متصل و منفصل و متقارب
 نیز بر دو نوع است متصل و منفصل و مراد از متصل آنست
 که در یک کلمه باشند و از منفصل آنکه در دو کلمه باشند

فی کتاب علم الکتاب

ابو عمر و مثله این متصل را ادغام نمیکند مگر در دو جای اول
 در سورة البقرة یا سئلکم و در سورة المدثر یا سئلکم و در
 مواضع الطهاری که است بجهنم که وجبا هم و بشرکم و انما
 بنا و مانند آن اما مثل این در دو کلمه اول را در دوم ادغام
 میکنند فیه هدی و انه هو و من خزی یومید و لا یرح و انما
 تكون و مانند آن مگر در سورت لقمان فلیعز یک کفر که انما
 میکنند تا انما و ادغام با یکدیگر جمیع میشوند و جایی که حرف
 اول مدغم باشد یعنی مشد و باشد با متون یا تا خطاب یا تا
 متکلم انما را میکنند مثال مشد و اصل کم پس بفر و متون
 و این علم ما بود و انما را در بنا و تا خطاب افانست نکره انما
 و تا متکلم که است و تا با و مانند آن امام در معنی که حرفی از آخر
 کلام افتاده باشد چنانکه و من یتبع غیر الا بسلام و یحلکم و ان

و ان کا ذیبا دو وجهت بد مذمب بن مجاہد و اصحاب او اظہار
 و بد مذمب دیگران ادغام و اما یا قوم مالی و یا قوم بن یغری نہ
 ازین جمله و در ادغام ان خل و نسبت و در ان لوط و دو وجه
 بر وایت ابن مجاہد و عامر بن عبدان اظہار نسبت و خلقت اظہار
 قلت مروف میگویند و در ادغام لک کید اخلا و نسبت
 و بر وایت دیگران ادغام و در و او و موف و بنکله الا هو
 و الملائک و کانه هو و اوینا العلم و مانند آن مجاہد اظہار
 میکند و دیگران ادغام بقیا پس نیزه یک نسبت زیرا که در خل
 ان یاقی یوم و نو دی یا مویسی خل و نسبت در اسلام و فرق
 نسبت میان و او ماقبل مضموم و یا ماقبل مکیور و در ادغام
 و هو و لیه و خذ العقد و امر و مانند آن خل و نسبت اما در سورة
 الطلاق و اللہ یبس ادغام نمیکند از برای آنکه مذمب او

بخلاف

اینجا نسبت که یا را حذف میکند و سمره را یا پاک کند بدل میکند
 و اللہ یبس را حقیقتی ادغام کند نسبت در یک کلمه
 جمع شود حذف و بدل و ادغام پس اظہار البیان تر
 و احد اعلم الباب السابع فی ادغام المقارین فی کلمه
 و کلمتین بدانکه ادغام متقاربین در یک کلمه باشد یا در
 دو کلمه چنانکه بیان کردیم ابول و متقاربین را در یک
 کلمه ادغام نمیکند مگر قاف و رکاف بدو شرط اول آنکه
 ماقبل قاف غمک باشد دوم آنکه بعد از کاف هم
 جمع نه کد باشد چنانکه خلقکم و رزقکم و مانند آن اما اگر
 ماقبل قاف ساین باشد یا بعد از کاف هم باشد چنانکه
 یورقکم و خلقکم اظہار میکند و اما در خلقکم خل نسبت
 بعض ادغام کرده اند و بعضی نه و ادغام اصح است از برای

منع التفاضل

و در ادغام
مما و ما
و در ادغام
مما و ما

ثقل جمع و ثابت و اما متغایرین در دو کلمه ابو عمرو
 شازده حرف را هم نمیکند حاف و قاف و كاف و جیم و
وشین و ضاد و پین و دال و ثا و ذال و ر و لام و نو
ویم و با و تا و این شازده حرف را درین کلمات جمع کرده
 بنشد بجمله بذل رهن قسم بن حروف در دیگر حروف
 که بیان خواهیم اوست مدغم شود بشرط آنکه نتوان نباشد باشد
 یا تا خطاب یا مجزوم مثال هر یک ولا نیر بعد الحق لمن لحق
خلقت طینا لم یوت بهوت و مجزوم ان بن قسم جز این یکه
لفظ در قرآن زیت اما حادر عین ادغام میکند فقط در بوت
آل مرآن فمن ز خرج من النار و جز این ادغام نمیکند چنانکه
و ما فقط علی الغیب و مانند آن و قاف در کاف ادغام نمیکند
 بشرط آنکه ما قبلش متحرک باشد چنانکه خلق کل شیء و مانده

آن را اگر ما قبلش ساکن باشد ادغام نمیکند چنانکه و نوف کاف
و کاف در قاف ادغام نمیکند بشرط آنکه ما قبلش متحرک باشد
 چنانکه در یک قدیر او مانند آن که اگر ما قبلش ساکن باشد
ادغام نمیکند چنانکه ولا یخرجک قولهم و ترکوک قائما و جمع در نفسه
 در شین ادغام نمیکند در اجز شفا فقط و در تا ادغام
 در ذی المعارج تخرج لا یخرج شین در شین ادغام نمیکند
 در الی ذی الفرس سبیل و ضاد در شین ادغام نمیکند
 بعضی شانه و سین در زاد ادغام نمیکند در واذا النفوس
 زوجیت لا یخرج در شین ادغام نمیکند اگر پس شیا و درین
 لفظ او را دو وجه است اما دال اگر ما قبلش متحرک باشد در
در خرج حرف ادغام نمیکند در تا در المساجد تک لا یخرج در
ذال در انقلاب ذک لا یخرج در سین در سین لا یخرج

و در شین در شین شایه در یوسف و اسحاق و یوسف و اسحاق
مادود در نقد عنوان الملک فی مقصد صدق لا یفرها اما کرم
ما قبل دال ساکن باشد و دال کپور یا منضم در حرف اوغام
میکنند و در آن من الصید تنال و تکا و تیر لا یفرها و در دال
بنامک من بعد ذلک و المرفود ذلک و مانند آن و در ثا و در
ثواب من یزید لا یفرها و در ظا و در زین ظلا در ال عمران
و در غافر و در بن عبد کلک در مایه لا یفر و در زنا و در صریر زین
و یکا و زینما لا یفر و در شین و در فی الامفا و سر ایلیم و
کید باحر و یکا و کسبا بر لا یفر و در صا و در فی المهد و جیشاء
و من بعد سلوة العشاء لا یفر و در صا و در قوله تعالی من بعد
فرا و در یونس و در فصلت و من بعد نعت در سورة النور لا یفر
و در جم و در داو و جالوت و در الحله خبر لا یفر و در بن

حین دوم دو و بدست و اگر ما قبل دال ساکن باشد و دال مفتوح
ادغام میکنند مگر در تا از جهت آنکه ایشان از یک میزند چنانکه
کا و تنزیع و بعد توکید یا لا یفر اما قارا ادغام میکنند و در ده
بمنظر آنکه ایسم غایب نباشد در طبا چنانکه و ایسم الصلوة
طرفی النهار و الصالحات طوی و مانند آن و دال در غدا ب
الاخره ذلک و الذاریات ذروا و مانند آن اما در و ثات
طایفه و آت ذالقرنی دو و بدست و در ثا چنانکه بالیلیات
ثم و مانند آن اما در النوا رکوة ثم و عملوا النور ثم دو و چه
بقصیب بن مجاهد اظهار است از برای خفت فتحه و در ظا و
الملک لکة تلخی در الناد و در النخل لا یفر و در صا و در و العا
یات فجلا لا یفر و در شین در آن زلزلة ثم شعی عظیم و در
اربعه شده و در هر دو موضع در سورة النور اما بقصد کسیت

مشبها و یا دو وجه است ادغام از برای وقف قوت گیره
و اظهار از برای تکه خفت در وجه است بانکه محذوف است
و تا خطاب است و در اظهار تقدیر است شیء امر اولی و تقدیر
شیء امر آخر نیست و در وجه چنانکه الصالحات جناح و مایه
جلده و مانند آن و در بیان چنانکه الصالحات سنده خاتم
با انعام سطر او مانند آن و در صفا و الصفات متشاققا
قال یقران صفا لا یغزو در زا و بالاحزة زینا فالزاجرات
نجر الى الجنة زمر لا یغزو در ذال را ادغام میکند در یاء
در فاخته بیل و در مرد و موضع در الکوف و در صا
در ما اخذ فنامیه لا یغزو ثارا ادغام میکند در یاء
در ذال در الحرف ذلک لا یغزو در تاد در حیث قوت
والحدیث یجوز لا یغزو در شین چنانکه حیث شیم

و حیث شیم هر جا که باید و در ذی ثلث ثوب و دین
چنانکه و در ث پیلان و من حیث سکنت و مانند آن
و در ضا در حدیث صنف لا یغزو را در لام ادغام
میکند چنانکه سخن و کتاب الفجار لقی و المصیری یکند
الله و مانند آن اما اگر مفتوح باشد و ما قبلش ساکن اظهار
میکند چنانکه و الحمر لکربا و ان الفجار لقی حج و مانند آن
و اما باقی باشد در ادغام چنانکه کتاب الفجار لقی و عذ
الکاربنا و مانند آن از برای آنکه ادغام عارضی است
اما لام را در را ادغام میکند چنانکه بیل ربک و بیل ربک
و یقول ربا و مانند آن اما اگر مفتوح باشد و ما قبلش
ساکن ادغام نکند چنانکه رسول ربکم و قال ربکم
و قال ربکم و قال ربا و قال ربکم و مانند آن که او

ادغام میکنند و خلاف آن برای قوت مد و مین و نون
در اولاد ادغام میکند بشرط آنکه با قبلش متحرک باشد چنانکه
نیزین و نانیس و انما ذن و کیم و مانند آن و اگر با قبلش ساکن
باشد ادغام نکند چنانکه بیلین ملک و یا ذن بر بهم و مانند
آن مگر در سخن که و غن ملک و مانند آنکه ادغام میکند هر جا که
باید و لاجرم را اخفا میکند نیز و بشرط آنکه با قبلش متحرک باشد
چنانکه با علم بالشاکرین و یکم به و مانند آن اگر با قبلش ساکن
باشد اخفا نکند چنانکه ایما میم بیه الشتر الحرام بالشتر الحرام
و مانند آن و با ادغام میکند در میم در میند ب من پیش از جا
که بیاید بقرینت اموال ادغام که بیان کرده شد آنجا که
قیاس پس وارد است قیاس می کند و ابو عمر و الرافعی رحمه الله
علیه میگویند که آنچه ابو عمرو بن العلاء ادغام میکند از حروف

متحرک بر مذنب ابن مجاهد و اصحاب او هزار و دویست و اعتقاد
و سه و است و بر آنچه مانده ایم هزار و پسیصد و پنجاه است آنچه
در آن خلافت است سه و دو و وجه موقع است و الله اعلم
فصل بد آنکه می بن المبالک الیزیدی که دوری و سوسی
قرآن را قتل از میکنند و او را ابو عمرو روایت میکند بگوید
که ابو عمرو ادغام میکند در مثلین و تنقارین در مرفوع
و کچور بر روم و اشمام در روم اولی تر است از برای بیان
حرکت در زیارت زبنت ملک باد بادیم دریم ویم در باد
و بادیم چنانکه بکند ب بر و بند ب من و الیم ملک و ملک
بنهم از برای آنکه از جهت انطباق شقیق روم و اشمام
متعذر است و در شاطیه گفته است هر جای که با قبل آن حرف
مدغم باکن صحیح است در وی دشوار است و نزدیک خدای اهل

قرات و نحو بان اخفاست نه ادغام و مجین است قول ابن
 مجاهد و نیز بعض ادغام است زیرا که اخفا بمنزله حرکت است
 در عربیت چنانکه نزد العتق و اقرو من بعد ظله و دار الخلد
 جزا و فی المهد مبیاه و مانند آن و آنجا که ما قبل حرف مدغم حرف
 مدوین باشد ادغام محسوس می شود چنانکه فیه مدی و یقول
 ربنا و قال له و من قوم قوی و کیف فعل و الله اعلم الباب
 الثامن فی ذکر ما الکن به بدانکه این کثیر با غیر واحد مذکر
 چون مضموم باشد و ما قبل ساکن و مسل می کند بواو چنانکه
 فقلو مو و شرو مو و شتو و عتو و مانند و چون با غیر میسر
 و ما قبلش ساکن و مسل می کند بیا چنانکه فی و ایهی و ایهی
 و ایهی و مانند و بعضی با او موافق است در فی و نهما فقط
 در حال وقف آن و او بار حذف می کند از برای آنکه زیاده

و قد تولى
 و قد تولى
 و قد تولى
 و قد تولى

اما اگر بعد از ما غیر ساکن واقع شود و مسل کند بواو و یا جو
 و یکبار آن چنانکه بیلم الله و ابر الله و مانند آن مکررند و بعد
 از آنجا که بخوانند عتو تلجی مومول بواو باید و نشندید تا و بعد
 قریبا غیر که ما قبل او متحرک بود و باید او نیز متحرک اگر مضموم
 و مسل کند بواو و اگر میسر باشد و مسل کند بیا چنانکه له ویر و
 و مانند آن الباب التاسع فی ذکر الله و العقره آنکه هر جا که
 حرف مدوین بیاید یعنی الف با و او یا یا و ما قبل ایشان را حرف
 بود که اخف ایشان و بعد از آن حرف مدوین بیاید اگر در
 وسط کلمه یا در آخر کلمه باشد و آنجا باید که و چنانکه او که
 و باوم و جاد و ثا و جی و شتی و سوز و قور و مانند آن
 و اخت الف فتح و اخت دا و منفه و اخت با کیره و اگر این قافیه
 در یک کلمه باشد متصل گویند و در سه وی خلاف نیست و

و قد تولى
 و قد تولى
 و قد تولى
 و قد تولى

در دو کلمه باشد منفصل گویند چنانکه بار تزل و بی ابائیانه
 و قوا الفیکر و مانند آن و در مدوی خلافت و در ملو لا و
 مد با آن از منفصل است و مد آنکه در مد منفصل قصر میکنند
 این کثیر و ابو جعفر و یعقوب و قالون و سوسی و قالون و
 خلاف و نیز حذف کرده اند و منفصل و لا صیالی عن و درش و
 در قمر و نیز و نشو از متصل و ابیها از منفصل است و الجیدین
 مانند این کثیر و سوسی منفصل میکنند و قالون و دوری را دو
 وجه است مد و قمر و در بی دوری را یک وجه آورده است و آن
 مد است و دیگران را در منفصل مد است اما کوتاه تر است از مد
 مد منفصل کوتاه تر از مد منفصل متصل و در بی در مقدار مد قرار
 خلافت در متصل و منفصل و درش و حمزه از مد قمر اند و ران تر
 میکنند و از ایشان کمتر عاصم میکنند و از کمتر این عاصم

در افتاد
 م متصل و منفصل

در افتاد
 م متصل و منفصل

و از ایشان

و از ایشان کمتر ابو عمرو و بر طریق اهل عراق و قون بر طریق
 این شش بر دو موی و این که بیان کردیم بر تقریب
 باشند بر تجدیدی افراط و تفریط بر مقدار مذکور باشد
 در روان خوانی و آنست خوانی **فصل** بداند درش
 هر جزه که مابعد وی حرف مد و این باشند و ساکن و حرکت
 هر جزه مشبّع باشد چنانکه اوم و آخر و ادنی و لمان
 و نیز نون و مانند آن و مشایخ مهر و ابیت میکنند از ابو
 یعقوب از دورش که از زیادت میکنند در تکلیف حرفی مد زیاده
 مسط منوط بر مقدار تحقیق این روایت نیز است و در شایع
 از و درش روایت میکنند مدی مطول و مدی منوط و قمر
 همچون دیگران را و همچنین بیان کنند که اگر هر جزه را تغییر کرده
 باشد بخلاف بعد از نقل باید بدل کنند یا به پیشهم مد میکنند

و از ایشان کمتر ابو عمرو و بر طریق اهل عراق و قون بر طریق
 این شش بر دو موی و این که بیان کردیم بر تقریب
 باشند بر تجدیدی افراط و تفریط بر مقدار مذکور باشد
 در روان خوانی و آنست خوانی **فصل** بداند درش
 هر جزه که مابعد وی حرف مد و این باشند و ساکن و حرکت
 هر جزه مشبّع باشد چنانکه اوم و آخر و ادنی و لمان
 و نیز نون و مانند آن و مشایخ مهر و ابیت میکنند از ابو
 یعقوب از دورش که از زیادت میکنند در تکلیف حرفی مد زیاده
 مسط منوط بر مقدار تحقیق این روایت نیز است و در شایع
 از و درش روایت میکنند مدی مطول و مدی منوط و قمر
 همچون دیگران را و همچنین بیان کنند که اگر هر جزه را تغییر کرده
 باشد بخلاف بعد از نقل باید بدل کنند یا به پیشهم مد میکنند

مثال نقل مع الحذف لایان نقل میکنند حرکت هر دو راه
 بلام و همزه را حذف میکند و بیان نقل بجای خود بیان میدهد
 و مثال بدل مولم با اده همزه اند را بدل میکند بیا و
 مثال تمیز جازلی لوط و مانند آن و بیان بدل و تمیز
 بجای خود بیا بداند و هر اسرائیل همزه نمی کشند بخلاف قبایح
 خود و از برای آنکه غالب اسرائیل است که بعد از نجی می باشد
 یعنی اسرائیل تا اجتماع عدات نشود و دیگر همزه که بعد از نجی
 صحیح واقع شود و نمیکند چنانکه قرآن و سوره و لقرآن و انظر
 اما اگر ما قبل آن همزه حرف بد باشد هر دو می کشند چنانکه باؤ
 و جاؤ و البین از برای آنکه در پیش از همزه است فایده مقام
 حرکت است که ایند همزه وصل کند نمیکند چنانکه اینست بقرآن
 و این لی و او لمن و مانند آن بعضی روایت کرده اند از شیخ

همزه مولد است

یون خدکم هر جا که بیاید نمی کشند و الا آن در دو موضع در یون
 مد نمی کشند و همچنین در غا و الا ولی پس درین جمله که بیان
 کردیم از مدلت از درش سه وجه آمده است مدی مطول و مد
 متوسط و قصر همچون دیگران و از یون خدکم و الا آن و غا و
 الا ولی تا آخر باب در تمیز نیامده است و در آن جمله که بیان
 کردیم در تنسیه مد متوسط آمده است اما بعد بجای که یکی از
 حرف مد و این بیاید و بعد از ای میشود و بی باشد نیز وجه
 قرار است چنانکه و الفاتین و انما یجوز و دایره و مانند آن
 و اما آنجا که در وقف دو ساکن رسد چنانکه الرحیم و شعیب
 و یومنون و مانند آن هر قرار داده است و ایشان را و ران
 بر وجه است طویل دو پط و قصر و طویل از برای حصول التقاء
 ساکنین و قصر از برای آنکه یکگون دوم عارضی است و وسط

از برای آنکه مراعات طرفی و اما در حرف تنجی در او محیل
 بود جهت التقاسا کین می کشند با تقاف چنانکه لام می
 نون کاف بین وقاف مساوی در اسم الله چون نقل
 حرکت کند از حمزه را حذف کنند و همچنان در عالم حسب بقراءة
 و ریش که نقل می کند حرکت حمزه بایم و حمزه را حذف می کند
 دو و جبر و با باشد طول و قمر و باقی است از برای آنکه
 التقاسا کین لازم است و بعضی در آلم مد لام زیادت کنند از
 مدیم از جهت آنکه بعد از وی می شود و در عین دو و جبر
 طول و وسط همه قرار و طول انفصل است و در مثل ط با باشد
 غیر از مد شباع و اما بعد جاک و او با ساکن باشند و اما قبل
 فتح و بعد از ایشان حمزه و در یک کلمه باشند اگر در وسط
 کلمه باشد و ریش را در آن دو و جبر است طول و وسط

چنانکه

چنانکه می شود و کسر و مانند آن و در کینان را قمر است و اگر در
 آخر کلمه باشد شی و الپ و ریش را در حالت وقف و وصل
 دو و جبر است طول و وسط اگر وقف می شود کند و اگر بروم
 از برای احتیاط حمزه و دیگران را در حال وصل قمر است و در
 و در حال وقف می شود به وجه است طول در وسط و قمر و در
 حال روم قمر و اگر بعد از او و یا غیر حمزه بود چنانکه ری
 الغیر و قد فوت و خوف و است واحد الجنین و مانند آن و
 سه وجه است در حالت وقف می شود طول و وسط و قمر
 اگر است از برای زوال موجب مد و در او سو و کیم و ریش
 دو و جبر است به وقفا دو مد جمع شود که مقتضی مد اول
 ضعیف است که فتح است قبل از او و در شرح ابو شامه
 گفته است که در مثل بیت و خوف همه قرار سه وجه است طول

روم

و وسط و قفوه در آن نظارت و در الما و رة و مولا قفوت
 با خلاف و رکش درین ده لفظ خلاف اصل خود میکند
 از برای آنکه و او اصل متحرک بوده است و چگونه او عار
 و العار من لا یعند به و از آنجا که بیان سؤده و کینه است تا آخر
 با برتری نیست از یادت فیه است **الیه العار** فی ذکر الهمزة
 بین من کلمه بدانکه دو همزه چون در یک کلمه باشد از سه
 حالت بیرون نیست یا هر دو همزه مفتوح باشد یا هر
 اول مفتوح دوم مسکون یا اول مفتوح دوم مسکون مثلاً
لک مرد و مفتوح باشند و المذرتهم مسجد و مانند آن ملاحظه
 و این کثیر و ابو عمرو و هشام همزه دو دهم را بتبیل بخوانند
 و تبیل و تبیین آن باشد که همزه را چنان مزم کوید که نه
 همزی باشد قوی از خروج خود کش و نه الف و نه و او

فی ذکر الهمزة
 بین من کلمه

تبیل و تبیین

و نه یا یعنی اگر مفتوح باشند میان همزه و الف کوید و اگر مسکون
 باشد میان همزه و او بود و اگر کپورت باشد میان همزه و او
 کوید و این را بمقتضای استاد خوان و اینست در کتابت بیام
 و اینست و ازین آیه که ذکر ایشان رفت و در پیش را دو و
 بر و اینست بهل مع آنست که بد میکند همزه دوم را بالف محض
 و میگویدند رتتم مکرر الکتنا و استم و مانند آن و بر و اینست
 اهل بقدر تبیل همچون این کثیر و قیاس تبیل است قانون
 و ابو عمرو و هشام در بیان و قوه همزه الف دارند با آنکه
 همزه دوم را تبیل بخوانند بغیر از الکتنا و مانند آن که
 که در آن تبیل کنند ادخال الف اما در شاطبه چون این
 کثیر که او ادخال الف نمیکند هشام را دو وجه آورده است
 در شاطبه تبیل و تحقیق مرد و را با دخال این کثیر تبیل

این کثیر که و او عار
 رفت و تبیل

نی ادخال الف و این وجه اشهرست از وجه اول و هشام را
در شاطبه در ال عمران دو وجه است در ادخال الف اما در تحقیق
ثانی خلایق ندارد و در ماد و القرمه وجه است اول تحقیق
همزه بین نی ادخال الف دوم تحقیق همزه بین با ادخال الف
سوم پس ثانی با ادخال الف و در سی هشام را در ال
مران دو وجه است چنانکه در شاطبه اما در ص و القرمه دو وجه است
پیش نیست تحقیق همزه بین با ادخال الف و تسهیل ثانی
با ادخال الف و اما تحقیق همزه بین نی ادخال الف نیارده است
و این موضع در شاطبه ان مشکا نیست اما الجاهزه استغفار
در الف لام تفریق می رود و آن شش موضع است متفق
علیه و یک موضع مختلف فیه دو موضع در سورة الانعام
آله کبر و در یونس دو موضع الآن و هم در یونس آله اذن

از خلایق نیست

لکم و در نیک اندیز و در یونس المران اند بنده ابوعمر و
و هم قرار در ان جمله دو وجه است بعد ال ثانی با الف با مد
و تسهیل ثانی با مد و بدل اول است نزد یک امید مکر تافع را
در الآن در دو موضع در یونس که بجای نقل رکعت می کنند
از همزه باللام و همزه را حذف میکنند و الله اعلم بالصواب
فی ذکر الهمزة بین من کلین بدان که دو همزه در دو کلمه
بر دو همزه مفتوح باشند یا مضموم یا مکسور یا انکه مختلف
باشند در حرکات ایشان مثال آنکه هر دو مکسور باشند مع
و ان کتم و من الشاء و اما نذ ان و رشح و قبل دوم
مانده یا ساکن بخواند و از و رشح روایتی دیگر که دوم
یا مکسور بخواند در دو موضع در البقرة اول و ان کتم
و در نور علی البقا، ان اردن و قانون و بزی همزه

در شاطبه
در ال عمران
در یونس

هر دو مکسور باشند

اول را مانند پای کبوتر خوانند و ابو عمر و همزه اول را یکا
 اندازد و دیگران هر دو را تحقیق می خوانند اما آنکه هر دو
 مفتوح باشد چنانکه با اهلیم و مانند آن در کش و قبیل
 دو کرا مانند مدی بخوانند و در شایطه و قبیل را و جهی دیگر
 آورده است و آن از برای اینست که اجتماع الفین شود
 و بفرود است یکی را حذف باید که دو قانون و بزرگی و ابو
 عمر و همزه اول را می اندازد و دیگران تحقیق هر دو و جزا
 و آنکه هر دو معنوم باشند اولیاء اولیک در احقاق و معین
 یک موضع پیش نیست در کش و قبیل دوم را مانند و او
 ساکن بخوانند و قانون و بزرگی اول را مانند و او یک
 معنوم بخوانند و ابو عمر و اول را می اندازد و دیگران
 هر دو همزه را تحقیق بخوانند اما آنکه کسی که همزه و اول

هر دو مفتوح

هر دو معنوم

عز و بزرگی

حذف میکند یا تین او را دو و بر باشد و فقر اما فقر
 از برای آنکه همزه معنوم شد لفظاً و مد و اثر برای لک
 بعد است و منوی و مد اول است اما اگر در دو همزه را
 حرکت مختلف باشد چنانکه شده آذ اسخر و جوار آینه
 و السفا البهنا و الا و من باشد دای و من الماء و یما
 و مانند آن پس مجموع متعین و تخمین است نوع است
 نو اول هر دو مفتوح نوع دوم هر دو کبوتر نوع یکم
 هر دو معنوم نوع چهارم اول مفتوح نوع ششم پنجم اول
 کبوتر دوم مفتوح نوع ششم اول معنوم دوم مفتوح
 نوع ششم اول معنوم دوم کبوتر نوع ششم اول مفتوح دوم
 کبوتر معنوم اما آنکه اول کبوتر و دوم معنوم باشد در قرآن
 نیاید و از روی قیمت با نیستی که نه بودی همزه کبوتر که جدا

و جدا فقر

نوع اول و نوع ششم

امتی مروید انکه ابو عمرو چون در نماز قرآن خواند می بارد
 کردی قرآن را با باد غام خواند می تحقیق هرزه بیان
 کردی چنانکه بیان کنیم و در قصیده شاطیبه روایت تحقیق
 هرزه را از سوری کرده است و در شروع بیان کرده اند
 که تحقیق هرزه از ان ابو عمرو است اما از سبسی است و اما
 متشاعر عظیم یافته بدین سبب ذکر کرده پس بداند ابو عمرو
 و هرزه که بسیار کن باشد بدل میکند بحروف مدوین
 بحرکت باقبل خواه فاعصل خواه بین غصص خواه لام فصل
 چون یومنون و کتاب و پاک حبت شیتما فاعل و اما
 نیم فاعل و اما متد ان مکر درج حالت اول انکه بگویند
 هرزه علامت جرم بود دوم انکه بگویند او علامت نباشد
 سوم انکه هرزه اخف باشد از تسهیل چهارم انکه تسهیل

بیان تحقیق
 هرزه

از این

ملتبس کرد و از بلفی دیگر خبسم انکه از لفتی بلفی دیگر رود
 اما انکه بگویند هرزه علامت جرم باشد نوزده موضع است
 چنانکه موصفت اول در ال عمران حسن است بیستم دوم مثل
 آن در توبه سیوم در اما بده آن بند لکم بیستم و نجاه سه
 جاست در شرا ان نشأ تنزل و در بیان نشأ تحقیق و در
 ان نشأ تفرقم و میثاده موصفت در ان ان نشأ بدهکم
 و در انعام سه موصفت من یثأ اعدی فله و من یثأ یحمله
 و ان یثأ یکم و یثأ یثأ و در ابراهیم ان یثأ بدهکم و یثأ
 و در بنی اسرائیل ان یثأ یثأ حکم او ان یثأ بدهکم و در ق
 فاطر ان یثأ بدهکم و یثأ و در شوری دو موصفت ان
 یثأ یثأ یثأ یثأ فان ان یثأ اعدی خستم و در الکوف و یثأ
 و در البقرة او یثأ او و در النجم ام لم یثأ انکه بگویند هرزه

نشأ بدهکم و یثأ یثأ
 و در شوری دو موصفت
 ان یثأ بدهکم و یثأ

علامت نباشد باز ده موضع در البقره و انبهم با سیمایم
 و در حیدر و موضع کبی در اعراف و دیگر در شعرا و در الکاف
 و می ناسن امرنا و اقرا هما سر موضع اقرا و کنا یک در سجده
 و اقرا با بسم رکب و اقرا و کبک الاکرم در سورة الملق
 و بنی چهار موضع در یوسف بنی تا و لیک و در المجر بنی عباد
 و بهم خور خریف ابراهیم و در الق و بهم ان اما اما که بمره
 انتف باشد از تسبیل تو و ی الیک فیصله الی تو و ی
 اما که تسبیلش منبلس منبیس کرد اند یعنی دیگر اما و ی
 یعنی منبیس میشود اما اما که از لفخیلر نفی بلقی دیگر و و
 مومده در سورة البلد و الهمة از ممدت مشق است
 نه از او ممدت و در شاطر کفر است با یکم که در دو موضع
 در ان دو وجه است با سکان همزه از برای که یکون افکار

سند حقیقی
 من و انضام
 بنی و کنا و ی
 نفی و کنا و ی

و بیایم

و بیایم با سکان و این وجه در تخی نیامده است و با سکان همزه
 اول است خلف در سی و پنج موضع بزان دو نقطه بار
 بنکم پس درین جلد تحقیق همزه میخواند ابو بکر در لؤلؤ
 با ابو نرو موافق است و اعدا علم باله و اب **باب الحی من**
الهمزة فی ایسکوت علی ایساکن مثل الهمزة فی مذمب
 همزة ایسک خلف در حال وصل در همزه که یا قبل شش
 سکان آخر کلمه باشند و عرف مناشد بان شرطها که در همزه
 و ر شس سکان که دیگر چنانکه من امن اهل انیک علیهم السلام
 بنی آدم سامیه الهمزة من ششی اذ الارض الهمزة و مانند آن
 بران سکان یک کینه لطیفه می کنند فی قطع از برای آن بیان
 همزه اما اگر ان سکان با همزه در یک کلمه باشد به سکان یکت
 نمی کنند مگر در یک اصل قطره و آن ششی ویشانی قطره است

فان السکوت علی السکان قبل الهمزة
 فانه ذهب عنه

و از سلف روایتی دیگر است و آن آنست که پکت میکند
 بر لام تعریف درین موضع رزم و با شام جایز بود و در شام
 گفته است که اگر آن سپاگر که با قیل همزه است یا باشد یا و
 و زیاده نباشد و اصلی باشد چنانکه بالیه و کیه و کشی
 و شبا و آنچه بدین ماند بعضی همزه را به او و یا بدل میکنند چنانکه
 بالیه و کیه و کشی و شبا قیاس پس بر زاید المان سپاگر که قیل
 همزه بود الف باشد خواه آن الف بدل باشد از حرکت
 اصلی یا نه زاید و آن که عبده از الف باشد بهر حرکت که
 باشد با الف بدل کنند تا و الف همزه جمع شود و دو ی مطول
 یکشد بادی متوهم با فقر کند زیرا که جمع بین الپاکنین در
 وفق رو باشد چنانکه در باب مد و قدر در وقف با سپکان
 و شام بیان کردیم و مد اول است و نفس از همزه به آن وارد است

و در قیاس قیل و کیه و کشی
 و شبا و آنچه بدین ماند
 بعضی

و بعضی از آن دو الف اول را بپندارند و مذکنند و بعضی
 دوم را بپندارند و مذکنند با الف مخدوف را در نسبت دارند
 و مذکنند بمقدار الف اصلی و الف بدل از همزه زیرا که آنچه مذکنند
 او عارضی است بغای مقدر و موزی باشد چنانکه من الپا و البغا
 و من ما و سوار و اذا جاء و افا بضرورت روم باید که در غزیت
 روم در مفتوح جایز داشته اند و چون معلوم باشد بین
 الهمزه و الواو کویند چنانکه میثاق و صفا و چون کپور باشد
 بین الهمزه و الیا چنانکه من الپا و من مار و مانند آن و این
 تسبیل در تکیه نیاورده است حاصل نسبت که شام و همزه را
 در همزه که در طرق بود و ما قبلش الف باشد بدل کنند
 با تسبیل که بدل کنند بهر حرکت که باشد جمع وجه است
 چنانکه گفته ام اما موقوفه وجه پیش نباشد و اگر تسبیل

و در نسبت روم
 جایز داشته اند

کند اگر متوج باشد در آن روم باشند بفرورت چنانکه گفته
 شد چهار وجه باشد ملاحظ طول و وسط و قعر و روم و اگر
 و اگر مکتور باشد هم چهار وجه باشد آن سه وجه که گفته شد
 اشنام شاذ است پس مجموع آنکه در عبارت توان آورده در
 مثل افاد و جا و چهار وجه باشد و در مثل من آما و من ایما و
 و بین همچنین بدل چهار وجه باشد و در مثل لوا و لغت
 و جهت **فصل** بدانکه هرزه تنهایی شود و در پسیل هرزه
 که در میان طول توسط و قعر و با هر کدام اشنام در دم قبل
 پس این کلمه واقع شود و آن بر دو حالت بود یا متحرک باشد
 یا ساکن پس اگر هرزه ساکن باشد و ما قبلش معلوم بود در
 بدل کند بود و چنانکه المومنون و نسویم و فرعون و تونی
 و اگر ما قبلش میگوید باشد بدل کند یا چنانکه پلس و الذییر

در این صورت
 در این صورت

در این صورت

در این صورت

والذی

والذی و من و اگر ما قبلش مفتوح باشد بدل کند بالف
 چنانکه با کلمون و کد اب و لغات و مانند آن و در و یا
 و تونی و تونی و بعضی ادغام کرده اند نظیر اتباع خط لم
 که در مصحف با هرزه درین مواضع صورت نبوده است و بعضی
 اظهر کرده اند زیرا که بدل عارضی است و در اینهم و پنجم
 بند از بند بل هرزه را که میخوانند و بعضی بضم و میخوانند
 اما اگر هرزه در وسط کلمه و متحرک باشد از دو حالت خالی
 یا قبلش متحرک یا ساکن باشد اگر ما قبلش ساکن و اصلی باشد
 نقل حرکت میکند از هرزه با قبل و هرزه را حذف میکنند
 چنانکه نشاء و خط و کیت و سل و القران و مولا و مولا و الم
 ده و مانند آن و اگر آن ساکن زیاده باشد هرزه بدل کرده
 شود و او یا یا و ادغام کرده شود چنانکه بینا و تیا و تیا و تیا

در این صورت

خطه و مانند آن و شمال و او را در قرآن نیامده است اما
 اگر آن بیاکس الف باشد خواه اصلی و خواه زاید آن همزه
 بین بن خواند یعنی چون مفهوم باشد بین همزه و الواو
 خوانند و چون یکپور بود بین همزه و الیا خواند و چون
 مفتوح باشد بین همزه و الالف خواند چنانکه نشاء و کم
 و انبا و کم و من ابا بهم و ملکه و حاد و سواد و مانند آن
 همزه درین جا در دو جهت مد و فقر مدحس است
 اما اگر همزه در وسط کلمه باشد و متحرک بود و ما قبلش
 متحرک بود ازین حال خالی نباشد یا مفتوح بعد از مفتوح
 باشد و مفهوم و یکپور چنانکه سالتهم یوده خطه یا یکپور
 بعد از مفتوح باشد و مفتوح و مفهوم و یکپور چنانکه
 پیل و سبل و خاطین یا مفهوم بعد از مفتوح باشد

نیز بین بین

و مفهوم و یکپور چنانکه روف مسنزون بدو یکم پس
 اگر همزه مفتوح باشد و ما قبلش مفهوم و یکپور بدل کند
 بود و در مفهوم و بیا در یکپور و مثال های آن گفته شد
 و هر چه غرض ازین بود بین بن خواند یعنی بدل کند پس اگر
 همزه مفتوح باشد و ما قبلش نیز مفتوح بین همزه و
 و الالف خواند اما اگر مفهوم بود و ما قبلش هر حرکت
 که باشد بین همزه و الواو خواند مگر آنکه صورت آن در
 محف نام پایوده باشد که یا خواند چنانکه اینیک پسفر
 یک کان پسیر اتباع خط امیر المؤمنون علی علیه السلام کند
 و آن در کتب مرسوم خط بطور است و در کتاب ایتضاح
 الحواشی فی رجم مصاحف الثوالف بیانی واضح کرده
 ایم و اگر همزه یکپور باشد و ما قبلش او هر حرکت که باشد

اشکال و لغات
 نکند

بن الهمزة والياء خوانند و در ساطع آورده است از اخفش
 که بدل میکنند بواو همزه یکپور اگر ما قبلش مضموم باشد
 و بدل میکنند بیا همزه مضموم را ما قبلش یکپور است نظیر
 ما قبل همزه جنانکه سیکرت و مستزون و بعضی روایت
 کرده اند از اخفش در مثل سیلت بن الهمزة والواو
 و در مثل مستزون بن الهمزة والياء اما در مثل میستر و
 و شکونی و فالکون بعضی میستر و نخوانند بضم ما قبل
 و لو حذف همزه می مد و بعضی بکسر ما قبل و حذف بهمزه
 می مد و این هر دو وجه در روایت نیست و یغیر است
 و بعضی تسهیل خوانند بن الهمزة والواو و بعضی
 بتحقیق همزه و این هر دو وجه است میسر است نزد
 قرا و کجاء پس در مثل میستر و شکونی و فالکون

و یغیر

و سیکرت و سیطفت و اولیو ط و اگر همزه در رسم خط
 صورت ندارد و این چهار وجه باشد که گفته شد و دو وجه دیگر
 که از اخفش روایت است است مجموع شش وجه باشد و همچنین
 هر همزه که همزه تسهیل میکند رعایت خط میکنند نه رعایت
 قیاس بنامانکه گفته شد و اصحاب همزه خلاف کرده اند
 در همزه که در اول کلمه و حروف زواید در سر آورفت بود
 و در کتاب متصل نویسند جنانکه نفاست فای کاین الارض
 الاخرة مولودا انتم الانتم یا ایها آدم و مانند آن بعضی
 تسهیل خوانند و قیاس پس کنند بر همزه که در وسط کلمه است
 و بعضی بتحقیق خوانند و قیاس پس کنند بر همزه که در اول
 کلمه باشد و هر دو مذاهب صحیح است و نص بر آن دارد
 اعدوا علم بالصواب **الباب السابع** الهمزة فی ذکر الالف و ادر

فی کتب الفحاک

والادغام ذکر ذال از جدا که استخفاف کرده اند ذال از ازا
در شش حرف درج زمین ص ت د ج ن ا ذ ج ل ن ا و از بین
واذ بمعمود و از حرف ن و از ج ن ا و از د ن ل ن ا و این کثیر
و عاضم ذال از ازا در شش حرف اظهار میکند خدا و
کپاشی در مسم اظهار کنند و پس خلعت در ن و ذال و ادغام
کند و پس این ذکوان در ذال ادغام کند و پس ابو عمر و و شام
در شش حرف ادغام کند و الله اعلم بالصواب ذکر ذال
قد استخفاف کرده اند ذال قدر در شش حرف درج سبب و
شعین و صاد و ذال ظا جتا که بعد جا پس مع الله قد شفا
و لقد حرف ن و لقد ز ن ا و قد ض ل ف ن ظ ل ک ق ل و ن
و این کثیر و عاضم ذال قدر در شش حرف اظهار می کند
و شش در ن و ظا ادغام می کند پس این ذکوان در زار

و ذال د ن ا و ن ا و ادغام می کند و پس در زار و و و ج
اشام اظهار و ن ا و ادغام میکند در لقد ق ل و ن و سورة
ص فقط و دیگران در شش حرف ادغام کند ذکر ت و التین
در ثانیات متصل بغیر خلاف کرده اند در شش حرف ن ا
س من ز ن ت ظ جتا که نجات جلود هم از ن ت سورة حقرت
صدور هم جنت زد نامی کند بهمت شود کانت ظالمه ق ل و ن
و این کثیر و عاضم را در شش حرف اظهار میکند و شش در
ظا ادغام میکند و پس این عامر در جم و پسین و را اظهار میکند
هشام و این ذکوان خدوف کرده اند در لهد مت ص و ا مع
هشام اظهار میکند و این ذکوان ادغام میکند و در شاطیه
کفته است که این ذکوان را در و جلت جنو بها و و و ج است
و اظهار را شمر است و دیگران در شش حرف را ادغام میکند

و در شایعه گفته است که این ذکوان را در وجهت جنوبیاد و
 وجهت و اطهار ذکر لام بل و بل اختلاف کرده اند لام
 بل و بل را در جهت حرف دشت شمس ز ططر صان به
 بل تسلیم بل ثوب سولت بل زین بل طبع اعد بل طبع بل
 صلوات صلوات بل اهل نه لکم کسائی لام را در جهت حرف
 ادغام میکنند حمزه در تا و تا و پسین ادغام میکنند و پسین خللا
 و را در بل طبع اعد در عبوره الشاد و وجهت ابو عمرو و
 میکند در بل تری من قنور در الملک و در الحاق و فیل تری
 لم فقط هشام الطیار میکنند در نون و منا و در تا در حد
 بل پستون فقط و دیگران لام دشت حرف اظهار میکنند
 و الله اعلم بالصواب و الیر امر جمیع و الالب **باب الثامن**
الغیر فی ذکر اتفاق علی ادغام اذ و قد و تا اله نیست

فی ادغام بعض الحروف

و الله اعلم

و لام بل و بل به لنگه قرآن اختلاف نیست در ادغام ذال اذ
 در دو حرف در ذال و طاء چنانکه اذ ذمب اذ ظلم و در ادغام
 دال قد در دو حرف خلاف نیست در تا و دال چنانکه قد تسین
 و قد دخلا و در ادغام تا و تا نیست سبب آنکه در حرف خلاف
 نیست در تا و دال و طاء چنانکه رجعت تجارتم و انقلبت دعوت
 و قانت طایفه و لام بل و بل در دو حرف خلاف نیست در لام
 و را چنانکه بل لا کمون بل ربکم بل لنا و لنا و لام بل در
 در قرآن نیست و لام قل همین حکم دارد و یعنی در لام و
 و را ادغام میکنند باقی چنانکه قل لکم و قل رب و چون
 شدن در یک کلمه افتند یا در دو کلمه و حرف اول سبب آن
 باشد و دوم متحرک باقی ادغام کند چنانکه یدر کلمه یو
 جبهه منهن من و لا یغتریب یعلم فلان فی القتل عفو و ما لکون

او و او و او و اما اگر آن ساکن حرف مد و لین باشد او غام می کند
 بالله لتفاق جناسه امر و و را بطو او تقوا الله لئلا يرد عليكم
 ملككم ايضا امير را در حال وصل دو وجه است ادغام و
 و اظهار و اختيار است که بر دو وقف کنند و در حال و
 وصل اظهار کنند و اين جمله که درين باب بيان کردیم از
 شاطبيه است و دريبي نياده است اما اگر دو حرف از يك
 مخارج در يك جمله باشد و حرف اول ساکن بود و دوم
 متحرک ادغام مي کنند با تضاف چنانکه مصدق و ان خدمت الم
 حقايم بطيب احصيت و مانند آن و اين باب را در عين الترتيب
 بل مستوفي تر از اين بيان کرديم و الله اعلم بالعقوبات
الباب الثاني في ذكر ادغام حروف قرميه بخارج
 بدانکه بو عمرو و و خط و در و کيسائي با مخروم را در فا و

ايضا في اللام

ادغام مي کند چنانکه و من لم يتب فاولئك او يغلب فيوت و
 نوينه خلا او را در يتب فاولئك دو وجه است و ديگران و
 اظهار مي کنند ابو الجارث لام مخروم را ادغام مي کنند در
 ذال و من يفعل ذلك و ديگران اظهار مي کنند تافع و اين
 كثير و صام را در ثا اظهار مي کنند هر جا که بايد و در ليا در
 ثا اظهار مي کنند چنانکه و من يرد ثوب هر جا که باشد و ديگران
 ادغام مي کنند بو عمرو و و مشام و حمزه و کيسائي او را شتموا کيسائي
 فنبذتمها در ط و لقي عذرت از برني ادغام مي کنند اين كثير و حفص
 اتخلفتم و التخذت و معرجه از بين لفظ باشد اظهار مي کنند و ديگران
 ادغام مي کنند در ش و اين كثير و مشام بلهت ذلک اظهار مي کنند
 و ديگران فالون را در ان دو وجه است و ديگران ادغام مي کنند
 ابو عمرو را ساکن را در لام ادغام مي کنند چنانکه رب اغفر

فما برکلم رکب و مانند آن و اهل عرا و راندان و دو وجه است
 و در شایسته خلافت از دوری روایت و روش و این عام و حمزه
 یا بنی اکرکب معاً اظهار میکند و قانون و بزی و خط در راه
 در آن دو وجه است و در کش عیذب من مبتدا در سورت
 البقرة الم را میکند این کثیر را در آن وجه است و ادغام که در
 اوایل سورت یک بجای خود گفته اند لعلم بالصواب
باب الفنون فی ذکر احکام الفنون الساکنه والننویین
 بدانکه فنون پنج قسم است اول فنون ممکن است در آن فنون
 آنست که داخل اسم میشود و تا دلالت کند بر آن که بعضی در
 بودن مثل رب و جبل اسم دوم آنکه شکر است یعنی در بودن
 فعل نیست و معرفه نیست مثل سیور و سیور و سیوم فنون
 غرض است و این فنون داخل اسم میشود و غرض یعنی غرض

فنون
 و الفنون
 و الفنون
 و الفنون

از با مثل جوار که در اصل جوار می بوده با غرض مضاف اند
 مثل یومئذ الی یوم اذ کان کذا و چون جمله حذف میکنند
 مضاف البزرا که کان کذا غرض فنون چهارم فنون مقایسه
 و آن نیست که مقایسه فنون و آن یافت نمیشود و دیگر در جمع
 مونت سالم حذکر سالت مثل مسمیات من فنون که در
 مسمیات الا ابو جعفر که او ادغام با غرض میکند هر جا که بر ایا
 لام برسد فنون سبکین یا فنون این فقره از ابتدا شنیده
 است غرض منزله فنونیت که در سبکین است پنجم فنون تنز
 نم است و آن نیست که ملحق آخرا بیات میشود و بواسطه سبکین
 مثل یا ابتاعک او عسا کام هر جا که فنون سبکین یا فنون با
 و بعد از ایشان را بالام باید هر قدر ادغام میکند لی غنه
 آوازی باشد که از اندرون بینی ظاهر شود اگر بعد از فنون

۲ از مضاف الیه
 جمع مذکر سالم است

ساکن یا تنوین میسم باشد یا نون همه قرا ادغام
 میکند با عده مثال را من در کیم غفور رحیم مثال لام هدی
 للفقین من له ما و مثال هم من قال فی ریب مما و مثال نه
 من تاجرین طه نغفرکم و اگر بعد از ایشان یا باشد یا او
 همه قرا ادغام کرده اند اما در غنة آن خلل نیست خلعت فی ثمره
 یجوزند و دیگران با جز جنانکه و من یقل یومئذ یصدون
 من وال یومئذ و امیر و مانند آن اما اگر نون و و او یا نونه
 و یا در یک کلمه باشد با اتفاق اظهار میکند جنانکه منون
 و قنوان و بنیان از بیری و و یا آنکه تا بمقتضای ملتبس نشود
 و اگر بعد از نون ساکن یا تنوین یکی از حروف خلق باشد
 همه قرا اظهار میکند و الحار روشش کففت کففتن است بدل
 و حروف سلت شش است همزه و با و عین و حاء و عین و حاء

عنوان منون
 و بنیان از حروف

و شکل ما و طر من حاد و اصد و مثال غین فبیتقون من
 غل و غیر آه من و مثال خاد و المحقق من خیر یومئذ غاشق
 مکرانکه و ریش در نون ساکن یا تنوین که بعد از همزه باشد
 نقل حرکت از همزه با قبلش میکند و همزه را حذف میکند
 جنانکه در بار نقل حرکت بیان کردیم و اگر بعد از نون ساکن
 یا تنوین با آید قلب باید کرد یعنی آن نون و تنوین را بهم بدل
 باید کرد و جنانکه اینهمه من بعد میسم و اگر بعد از ایشان
 دیگر حروف آید بجز این که بیان کردیم اخفا میکند با اتفاق
 و اخفا بوشیدن است و حروف اخفا پانزده است ت ش ج د
 ذ ر س شس من من ط غ ف ق ک و بعد از نون ساکن و تنوین
 هرگز الف واقع نشود برای آنکه الف نیست که ساکن باشد
 و ما قبل او فتحه مشبو و شرح این باب در العقد العزیز و در

فصل و مقادیر
 و در بیان مقادیر
 و در بیان مقادیر
 و در بیان مقادیر

ذوات الیا و همچنین آنچه بر نهادن مزید باشد چنانکه شکی و تدریج
 و من استغنی و غیره اندی و بخینا و بخینا و زکینا و استغنی
 جمله را با مال بخواند ابو عمرو و ازین جمله که یاد کردیم هر لفظ که
 در دریا باشد و از پس یا مال بخواند چنانکه ذکر کردیم کبری
 بشری انصاری و مانند آن و آنچه و آخر اینها بصورت
 که بر یا باشد یا بر یا و الف و آن یازده بصورت است و الیم
 و المعبر و القیم و النازعات و عبس و سبح اسم رب
 و الشمس و الیل و الفی و قرأ و بین اللفظی بخواند و همچنین
 آنچه بر وزن فعلی و فعلی بفتح و منسم و کبر و در اول او
 باشد بین اللفظی بخواند و آنچه در دریا باشد یا مال بخواند
 چنانکه بیان کردیم و بین اللفظی آن باشد که با مال
 خواند و نه بفتح میان هر دو خواند و هر جز اینها باشد بفتح

یعنی بین

یعنی بین

حقیق

خواند و در شش این جمله که بیان کردیم بین اللفظی بخواند مگر هر
 پیوره که آخر اینها ی آن بر یا و الف باشد و در دریا باشد
 بفتح بخواند چنانکه فرستهای و مرعینا و او را در آن خذضت
 یعنی بعضی هر جز ذوات الیا و ذوات الواو است چنانکه بفتح خواند
 و بعضی هر جز ذوات الیا است بین بین بخواند و ذوات الواو
 بفتح و آنچه در و یا و الف باشد و را نیز باشد بین بین بخواند چنانکه
 ذکر کردیم و در شاطط لفظ است که و در شش را در آنچه در و را است
 بین بین است و در لفظ اربکم و در ذوات الیا دو وجه است
 و این لفظ مطلق است و دلالت بر آن کند که آنچه حمزه در کپا
 امار میکند در آن مجموع او را دو وجه باشد و لفظ نیز است
 که و این الذی لایو جدر نفس بخذ فیه یعنی در آن خلاف
 که بیان کرده است نفعی اوی و او نموده است ابو بکر ریحی

جله را بن اللفظی بخوانند حمزة با او موافق است در آنچه
 در مکرری شود و در القهار هر جا که بیاید و در البوار و پخت
 و در دیگر با بفتح بخوانند این ذکوان را در وجه است در
 حاک و الحار و البقره و در کمثل الحار الجوف فقط و دیگر
 بفتح میخوانند **فصل** ابو عمرو و کسایی بروایت در بی کاف
 بمار میخواند وقتی که بعد از ایا با باشند هر جا که واقع شود
 و در شبن اللفظی میخوانند و دیگران بفتح ملا میخوانند و بعضی
 از ابو عمرو روایت کرده اند که من التامیس جا که در موضع
 جرافتد باملا میخوانند و اختیار این مجاهد تحت **فصل**
 انشام منها لاله میکنند در مشارب در پس و من بین این
 در غایب و عابدون و عابدون همه موضع در سپوره
 الکافین **فصل** این ذکوان را تنها دو وجه است در امله

عمران و الجود هر جا که مجرد واقع شود و در من بعد
 اگر این در النود و الاکرام در دو موضع و در الرمان
 و بعضی روایت کرده اند از مال و الجواب هر جا که بیاید
 و پس و بعضی روایت کرده اند لاله الجواب هر جا که در
 موضع جربا شده یعنی یا در دیگر باشد و آن ده موضع است
 در ال عمران و مریم و دیگران بفتح میخوانند و در موضع بین
 چهار کلمه و ریش را ترفیق است و ترفیق نوعی است
 از لاله و مذمب و ریش در بیان را است گفته اند
 امله نیست که بیان کرده شد باقی همین قیاس می کند
 اما هر چه تنها در سورتها واقع شود بجای خود بیان کنیم
فصل بدانکه آنچه در و مل امله میکند از برای علتی که آن
 علت در وقف زایل میشود و ما بن اللفظی میخوانند در حال

یعنی در تفصیل

وقف همچنان امار کنند چنانکه بدینار و الا برار و من ان پک
و مانند آن از برای آنکه وقف عام منی است و بعضی اماره
را رفع کرده اند درین جمله از برای زوال کسی که علت اماره
در حال روم اماره باقی باشد و خدو و آنچه اماره آن متخ
باشد در حال وقف مانند کن و در حال وصل نه چنانکه طنی
الاقضی الذی و موسی الکتاب و النصرای المیس و مانند آن
و همچنین ایجا که آن سپاکن تنوین باشد چنانکه مولی و پسی
و مغتری در حال وقف امار کنند و در صل کنند و در شالیه در آن
بعد از و سپاکن باشد یا منون دو وجه آورده است اماره
و ترک آن در حال رفع و بعد امار در حال نصب تنویم اولی است
چنانکه غری و نمزی و لذ موسی روایت کرده اند اماره
در کل که بعد از و سپاکن و رفع شود در حال وصل چنانکه

نری اقد و النصرای المیس و مانند آن در و را باشد و در
شالیه موسی لا درینند چه است در بدل خیز را امار کنند
الباب الثانی عشر فی اماره امانت فی الوقف فی مذمبه
الکسانی بدانکه کسانی وقف میکند بر ما قبل امانت اماره
پا ترده حرف بعون ان بخت زیرت لذ و دشمن چنانکه خلیفه
از جاجه می شود بقره لمره داینه جزه جزه کامة الوقوفه
ریده معده و ده الفاشه نوری لمره و مانند آن مکرر پیش
از احر فی ازمین ده حرف و رفع شود از رخ من من طایفه
نق چنانکه الصلوة و الغره و هبات و النطیحة و الصلوة
و الصاخرة و خماصة و قبضه و بیطه و موططة و القارعة
و البالفة و الی قره و مانند آن و این ده حرف درین کلمات
جمع است حق غنط غنط حفا و چنین اگر پیش امار باشد

جمع کلمات امانت
فقیه کسی در حق

مختصر

بالکاف یا با بار او مجموع این چهار حرف اگر بود و پیش
ازین چهار حرف فخر یا غنة واقع شود اما نکند و اگر پیش
ازین چهار حرف ساکن واقع شود آن ساکن باز در پشت
باشد میان این حروف و حرف مقبل و ساکن را اعتبار نکند
و اعتبار مقبل ساکن کنند مثال میسکن همزه اکراه و برآه
و پیوره و النشاوره مثال کاف التهنکة و انشو که مثال ما
سفا هم لا یفر مثال راء حفرة پیوره مفعوره برره عماره
اما اگر مقبل این چهار حرف کپره واقع شود یا ساکن یا ساکن
که مقبل آن ساکن کپره باشد اما لید عبره مایه و جهته در
والیکه و بعضی روایت کرده اند از کپای لمار در جمله حرف
بجز الف جنبا الف جنبا که الصلوة و الکرة و نقاة و مزجاة در
باب الف و النشاوره و فی هذا بهم فی الروايات به انکه و رشتن برقیق

فی الروايات

و کله

میکنند و هر دای که مقبل او کپره لازمی باشد نه عارضی باشد
از ر یا با ساکن باشد یا با مقبل یا ساکن باشد که مقبل آن
ساکن کپره باشد مثال کپره لازمی الاخره ناعره یفهره
مبارا مثال کپره عارضی آن امر قالت امره همچنین امره
از برای آنکه همزه در دو سلی اقتد پس حرکت او عارضی بد
باشد و همچنین با هر یک فیه رنی فی العدینه امره همچنین در
برو بکم و برازین از قبل این جمله عارضی است و مقفم
خود مثال آنکه پیش از ر یا ساکن باشد و پیش از یا هر
حرکت که باشد این غیر کم فالخیر دست الفقیر اقدیر احر الج
او مثال آنکه مقبل را ساکن باشد که مقبل آن ساکن کپره
بود الشعر الشعر الذ کسیدرة بفره این جمله بر منق میگوید
و تریق نوعی است از آن و گفته اند که اگر تریق ترتیب الفتح

تتبعی و فی الروايات

من الکره یعنی ترفیق نزدیک گردیدن فتح باشند از
کرده یعنی میل کند فتح را اندکی بن الشیطانی اما اگر آن پاک
که پیش از این باشد حرف استعدا بود بنفخیم گوید و حرف
استعدا درین کلمات مجموع است قطعه حق قطع جنانکه
اگر سه معرعه افترا قطرات الله و فراموش خاک در آن بر
گوید جنانکه از اجزای خاکی که در پیش است
نامم است و ماد اگر چه سهو است اما بطریق است و در قرآن
از حرف استعدا نیز چهار حرف بنامده است معاد و طو
و خا و همچنین اگر بعد از حرف استعدا باشد جنانکه مراد و ر
والطراط والفرق والاشراق و اعراف بنفخیم گوید و همچنین
در باب سابع چون ابراهیم و اسرئیل و ارم و ذات و همچنین
اگر را مفتوح و منون باشند جنانکه اسر و و ز را و شر و اعراف

حروف استعدا
استعدا یعنی
پیش از این
خود بنامده
بمعنی

که در وی تفتیح جنانکه گفته شد اما در پیر او پسند او برود
و نفوس و قد برود بعبره ذکر و بگو مانند آن درین جمله ترفیق
بسیکیده از برای مناسب است دومی در سال وقف و وصل
در اول العز بنفخیم سیکیده از برای مناسب است ضا و درین
جمله که بیان کردیم دیگر آن بنفخیم بگویند جنانکه حذر الموت
بر و دکنم میخوانند **فصل** هر رای که مفتوح باشد یا مملوم
جمله قرآن بنفخیم بگویند جنانکه حذر الموت بر و دکنم و مانند
آن و هر رای که پاکن باشد یا قبل او نظر کند اگر یا قبل
او مضموم یا مفتوح باشد بنفخیم گوید جنانکه مریم و کریم
و مانند آن و اگر یا قبل یا پاکن گیر باشند ترفیق گویند
بشرط تکه کبره لازمی باشند نه عارضی و متصل باشد در
نه منفصل و بعد از حرف مسمعی نباشند جنانکه برته

و شرف و رفعت و ابر و مانند آن که اگر آن کبریا را می باشد
 تنگیم گوید چنانکه ارجعوا الی ربکم معنای کبر
 لازمی باشد و مفصل هم غسیم گوید چنانکه الذی انقضی
 ربر ارجعون و فرق و مانند آن در فرق کماله و دو جهت
 در شایسته تقسیم از برای حرف است و در ترفیق از برای آنکه را
 در میان دو کبره واقع شده است و حرف است و در ترفیق
 می شود سبب کبره اما اگر را میگوید باشد همه ای که رقت
 نموند اگر آن کبره لازمی باشد و اگر عارضی چنانکه پس
 شمر و بار الناجس و در الناجس **فصل** بدانکه قرا چون وقف
 کند بر او مفتوح یا مضموم یا سبک آن اگر با قبل را مفتوح
 یا مضموم باشد مفتوح گوید چنانکه در حال وصل اگر دوم
 کند یا اسماء کند یا یکصد یکسان چه اما اگر را میگوید باشد

و شرف و رفعت و ابر و مانند آن که اگر آن کبریا را می باشد
 تنگیم گوید چنانکه ارجعوا الی ربکم معنای کبر
 لازمی باشد و مفصل هم غسیم گوید چنانکه الذی انقضی
 ربر ارجعون و فرق و مانند آن در فرق کماله و دو جهت
 در شایسته تقسیم از برای حرف است و در ترفیق از برای آنکه را
 در میان دو کبره واقع شده است و حرف است و در ترفیق
 می شود سبب کبره اما اگر را میگوید باشد همه ای که رقت
 نموند اگر آن کبره لازمی باشد و اگر عارضی چنانکه پس
 شمر و بار الناجس و در الناجس **فصل** بدانکه قرا چون وقف
 کند بر او مفتوح یا مضموم یا سبک آن اگر با قبل را مفتوح
 یا مضموم باشد مفتوح گوید چنانکه در حال وصل اگر دوم
 کند یا اسماء کند یا یکصد یکسان چه اما اگر را میگوید باشد

و اما بنویسند

و اما قبلش نیز میگوید باشد با اماره بزرگ گویند با اتفاق
 اگر دوم کند و اگر نه چنانکه مقدر و مبدعه و بیشتر و اندر
 و اخبار و مانند آن و اگر را مضموم بود و اما قبل او کبره
 یا با سبک آن اگر دوم کند مفتوح گویند بخلاف و در شرف و اگر
 وقف میگویند کند با اتفاق چنانکه اشاره و نعم النیر و اگر را میگوید
 بود و تفریق کند و اما قبلش مضموم یا مفتوح اگر وقف دوم کند
 وقف خوانند و اگر وقف میگویند کند مفتوح گویند چنانکه
 مطر و بر و اگر را مفتوح باشد و مانند قبلش میگویند چون
 وقف کنند مرفق کنند مرفق گویند با اتفاق چنانکه
 لیغفر و الحار و در هر دو که لا رکنند بزرگ گویند یعنی
 چنانکه نری و افزای را یعنی و مانند آن و اما علم بالصور
الباب الثامن والعشرون فی تعلیل الالفاظ و ترفیقها بدو

فی تعلیل الالفاظ

و درش هر لای را که مفتوح باشد و ما قبلش صادر یا طایر باشد
 و این هر حرف مفتوح باشد یا ساکن الا م را تخفیف گویند
 چنانکه الملو فی صلب بظلام الظلم الطلاق مطع و مانند آن
 و او را در طال و مضال دو وجه است و تقسیم اولی است همچون
 بر اثر ایجاب باشد و او را دو وجه است تعلیل و تریق چنانکه
 و لا یصلی و یصلی و لا اصلی و یصلی سه موضع پیش نیست و تریق
 اولی است از برای موافقت تو اصل قیامت و در ذوات البایز
 دو وجه است و آن پنج موضع پیش نیست یصلی یا لا یصلی یا لا یصلی
 و یصلی یا لا یصلی یا لا یصلی یا لا یصلی یا لا یصلی یا لا یصلی
 که تعلیل نباشد و اگر اماله کند تعلیل است و لغز شد که
 در اماله او را دو وجه است و تعلیل اولی است و یصلی در وقف
 دو وجه است تقسیم و اماله در وصل تعلیل است و همچنین چون

لام ساکن

لام ساکن کرد و دو وقف دو وجه است چنانکه آن بوصل و تعلیل
 اولی است و همه قرآلام احد را به ما قبلش ضم یا فتح باشد مخم
 خوانند چنانکه رسل احد و حال احد و مانند آن و نحوه ما قبلش
 کبره باشد موقوف خوانند چنانکه بسم الله و قل الله و با الله
الباب الحامیس والعشرون فی الوقف علی لواخر الکلمه چنانکه
 عادت قرآنیمت که چون وقف کنند بر کلمه را آخر آن کلمه حرکت
 باشد وقف مبکون کنند از برای آنکه وقف مبکون اصل
 اما از ابو عمرو و عاصم و جریر و کسایی روایت کرده اند وقف
 باشاره حرکت و اشارت روم است یا شام و بعضی از همه
 قرار روم و شام چنین دانسته اند و روم چنین حرکت باشد
 باو از ی منیف چنانکه انکس که نیز و یک وقت است بشود
 و در شام باهم آوردن لب است از برای ضم بعد از

وقف علی آخر الکلمه

منه هم

منه هم

[illegible]

فان الوقت والوقت

در تمام این شهر

از این جهت که
معاذ الله
در این کتاب
معاذ الله
در این کتاب
معاذ الله
در این کتاب

و خط معاف است که معاف بر منوال الله علیه وضع
کرده اند و نوشته اند و امیر المؤمنین علی علیه السلام
جند محم مصحف نوشته و یا قانیم فرستاده تا از انجا
نقل کنند و آن مصحف امام باشد و بیان لکه جند مصحف
نوشته و چون نوشتند و اگر نوشته و از کجا نوشته
در کشف الاستار پس معاف لام معاف و در ایضاً
المعاف فی رسم معاف الوالف نوشته ایم و ائمه
درین باب معاف بسیار کرده اند و معاف را که نفیست
ابو عمر و الدانی است شیخ ابو العباس الشاطبی المعرفی رحمه الله
علیهما السلام کرده اند معاف نیست بشاطبی و بر و بعضی در معاف
این کپی و آن عامر نیز وقف بر رسوم خط اختیار است پس
مواضع که ائمه را در آن خلافت بیان کنیم بر سبیل اقتضا

بسم الله
در این کتاب
معاذ الله
در این کتاب
معاذ الله
در این کتاب

بدانکه بر تائیدت که تبار در از نوشته شده است در
مصحف امام چنانکه نوشت و رحمت بخت جنت لعنت لعنت
معصیت قوت کلمات امرأت ایت ائمت و مانند آن این
بر مرغبات هر جا که بیاید و یکبار و بر اللات و العزی و انا
و ذوات بیجولات جین و مهبیات بر دو فقط این کثیر
و این عامر با ایت بهاء وقف میکند هر جا که بیاید دیگران
در جلد بهاء وقف میکند و دیگران ابتلاع خط را ابو عمر و
و کلان وقف بر یا میکند و اما و میکند دیگران بر نون کبریا
در و یگان اهد و یگان وقف بر یا میکند و ابو عمر و وقف
بر کاف میکند و دیگران بر آخر کلمه ابو عمر و در پیوه الفا لفظ
لا القوم و در الکاف بال هذا کتاب و در الفرقان بال هذا
الرسول و در المعاف قال الذی کفر و وقف بر یا میکند

دو وجه است وقف بر آیه میکند و بر آیه دیگران وقف
 بر لام میکند و هر دو یکسانی در ایام مدینه وقف بر آیه میکنند و الف
 و دیگران وقف بر با و عرو و یکسانی در پیوره النور
 المومنون و در پیوره الاحرف و بینه انبیا و در سورة الاحقاف
 آیه التقلان وقف و بر الف میکنند و دیگران بر با
 الف یکسانی در وادی التل وقف بر با میکنند و دیگران
 بر دال بزی بر ما و استقام که حرف بر در و رفت باشد
 چون وقف کند بزیادت با یکت وقف کند چنانکه فله
 تقانون و لم تقولون و فیهم است و یم خلف و یم شتر و
 و یم بر ج و یم متا و لون و مانند آن چون وقف کند گوید
 فله متهم بهیمة و دیگران بر یم وقف کنند **الباب السبع**
والبشر و ان فی آیت الامانة بدو که جمله با آیت اضافت

خایات الاضافه

که ایضا در آن خلافت دومست و چهاردهمست و در ششم
 دومست و دوازدهمست و دو لفظ خارج میشود فیتر عباد
 الذی در الزمر فاما فی احد در التل که صاحب شالیه از
 نقد و قات می نمرد و صاحب تیر از آیت اضافت و در آن
 در قرآن بر شش قسم است یا از بیت که بعد از و هزه مفتوحه
 می آید یا مکیه یا معنوم یا الف لام تعریف یا دیگران حرف
 اما برانی که بعد از و هزه مفتوحه می آید نافع و این کسره و ابو
 مرد و مفتوحه بنویسد چنانکه ای اسم وانی اخلف و آن در
 نود و موضع است که در آن خلافت است اما چهار موضع است
 که در اسکان آن خلافت نیست در اعراف و فی النظر
 الیک و در توبه تقی الا و در مودتی کن و در سرع فاشی
 اما که این کثیر تنها در سه موضع موقوف خوانند در البقره و در

نود و موضع است

فاذکرولی اذکرکم و در غافر ذر و انزل و هم در غافر اذکرولی
حونی ایست بکم و نقصن اصل خود کرده است در دو موضع بایست
یا بخواند در آل عمران و مریم رست اجل الی به و در عبود
نیفی ایست در یوسف ای ارا ان در دو موضع یعنی یارائی
یارائی نه یارائی و تنی یا ذن لی ابی یعنی یارائی و سبلی اذعو
و در الکهف من دوقی اولیاء و در ویرلی امری و در نمل
سپلونی الشکر و زیارت میکند از و نزل هفت موضع
و دیگران بایست بخوانند در مود و در احقاف و لکنی
ارکیم و مود و فطرن افلا وائی ارکیم و در نمل و احقاف و در
وان اشکر و در زخرف من نجتی افلا و بعضی روایت کرده اند
از ابن کثیر در نقص غنبدی اولم نافع تنها در دو موضع یارا
مفتوح بخواند در یوسف سبلی اذعو او در نمل سپلونی اشکر

و ریش اوز غنی در نمل و احقاف یقین بخواند فانون در مود
بایست بخواند ابو عمر و نقصن اصل خود کرده است در نمل
بایست بخواند در مود فطرن افلا و در یوسف لکنی و ابن کثیر
ادعو و در طحش رستی اعمی و در نمل اوز غنی ان و ان نقد انشی ان
ابن عاصم شنت بار اذعو بخواند لعلی هر جا که بیان ید و در مود
معنی لید او در الملک و من معی او در من فقط و زیاده کرده
ابن کثیر ذکوان از و در مود و در سبطی امن ان شام
زیاده کرده است در غافر مای اذعو بکم حصص معی یقین
بخواند در نوبه و در الملک فقط و دیگران بایست بخواند
در جمع قرآن **فصل** ایامی که بعد از و همزه مکسوره می آید
پنجاه دو است که در آن خلعت جنبه سنی الا ویدی ایست
نخ و ابو عمر و یقین یا بخواند در جمع قرآن اما شش لفظ است

که در اسکان ان خلد فخرت در قصص بعد قتی ان اخاف
 یعنی با بعد قتی و در اعراف و ج و ساد انظر ان ان و در ان
 فتون اخرتی الی و در یوسف یز غوثی الیه و در غفره و غوثی
 الی ان رو اناته غوثی الیه و ان فی ذر تنی انی بلوع نباشد
 و در شش لغز نافع تنها در نه موضع بفتح یحوانه و در ال اعرا
 و در صف من الفاری الی العود و در حجر بنی ان کستم ده
 و در الکهف و القصص و الصافات پسجد فی ان شاء العود
 و در شعرا عبادی لکم و در صا و لغنی الی یوم الدین و در مجادله
 در سلی ان العود و شش زیادت کرده است در یوسف لغز
 ان ابن کثیر دو بار بفتح یحوانه در یوسف لابی ابراهیم
 و در نوح دعا علی الا فقط ابن عامر پانزده بار بفتح یحوانه
 ابرای الا هر جا که بیاید و در مائده ای الیهین و در مودر مائده

قتی الا و در یوسف و غفره الی العود و ابائی ابراهیم و لا مجادله
 در سلی ان العود و در نوح دعا علی الا فرار فقط غفره بفتح یحوانه
 ان ابرای الا هر جا که بیاید و در مائده ییدی الیهین و ابائی الیهین
 فقط و دیگران با پسکان یحوانه در جمع قرآن **فصل** و اما یابی
 که بعد از و موزه مغرور است ده است که در ان خلد فخرت جنگله
 ان اعیاد الی اریه نافع بفتح یحوانه و دیگران با پسکان دور
 موضع است که در اسکان ان خلد فخرت فخرت در البقره
 بعدی او و در الکهف لغز افتر **فصل** و اما یابی که ما بعد از و
 الف و لا تعریف است شانزده است و در سه اصل سطر دونه
 موضع شغوق در فتح با خرف فخرت اصل سطر و تعنی الی التمه
 و شکر کالی الذین و سببی العود و نه موضع شغوق و در ال اعرا
 لمغنی الکبر و در اعراف الی العود و ما سببی الیهین ان ولی

ولی الله ودر البحر پسین الکبر ودر سهار وون الذین ودر مومن رس
 رنی الله واما جاتی البلیات ودر تحریم بنائی المسلم البحر
 اما درون شایزده که نذر نیست حمزه آن جمله را با پیکان
 بخواند کپاشائی سوافیت با و در پیکان در سه موضع در لک
 قل عبادی الذین ودر مشکبوت ودر زمره عبادی الذین
 فقط این عاشره مواضع است با و در دو موضع در اعراف
 من الیق الذین ودر ابراهیم عبادی الذین ابو عمرو مواضع است
 یا و در دو موضع در مشکبوت و در زمره عبادی الذین حصن
 موافق است با و در البقره عبادی الظالمین و دیگران
 در آن جمیع جمله بفتح بخواند پس بوسیله آنها در بیشتر عباد الای
 الذین بفتح بخواند در و مسل و در اثبات با و پیکان در
 وقف و دیگران در وقف و وصل بخواند یا بخواند و لا آ

الله در صورت النمل بجان خود باید **فصل** اما بای که بعد از و حمزه
 و صلواتی لازم نیست است ای اصطیفک انی ارشد و لنی اذیت
 فی ذکر لی اذ مسبا قوی الله و ابائی اخذت من بعد لی اجم
 احمد این کثیر و ابو عمرو و در اسرار ای اصطیفک و در ط انی ارشد
 و بفتح یا بخواند نافع و این کثیر و ابو عمرو و بی آن قوی الله و بفتح
 یا بخواند نافع و این کثیر و ابو عمرو و ابو بکر در صف من بعد لی
 اجم احمد بفتح یا بخواند و دیگران درین جمله با پیکان یا بخواند
فصل و اما بای که بعد از و دیگر حروفی آید غیر حمزه و الف
 و آن سسی موصفت جتاتی للطائفین و جی مائی تلغ از ان
 جمله مفت یا را بفتح بخواند البقره و لایستی و در ال عمران و جی
 و در انعام و جی مائی و رش و مائی و در الکافرون و لی
 دین و در س زیاده میکند چهار بار در البقره و کید سنوئی و در ط

ولی فیما ودر شراوس یعنی و در دکان لی قاع لون این کینه
در موضع بفتح میخوانند در انعام مجایا و در سریم من و رای
و در نعل و این عالی و در فضلت این شرکالچیز یارادر ولی دین
در و چه است ابو نمر و دیار بفتح میخوانند در انعام مجایا
و در پس مالی این عامر کش یار بفتح میخوانند و جی در و دو
و در انعام مالی پستی و مجایا و در عکبوت ان رضی
و در پس مالی منام زبانه کرویستی هر جا که بیاید و در
نعل مالی و در الکافرون ولی دین حفص بفتح میخوانند پستی
هر جا که باشند و جی و معنی هر جا که بیاید و مجایا در سقا
ولی در ابراهیم و ط و نعل و پس و در دو موضع می و در
الکافرون درین صفت موضع فقط ابو بکر و کپاشی بفتح
در سه موضع میخوانند مجایا در انعام مالی در نعل و پس

هر یک بار بفتح میخوانند مجایا در انعام مالی بفتح و
المرغولون فی ذکر الایات المذوات من الرسم
به انکه مالی که در رسم مصاحف مخد و نیست و ایت را در
دان خدا نیست شصت و یک موضع است از ان جمله در شرح جمل
و یک بار در حال و نعل ثابته می دارد و در حال وقف دو
قانون مخدوف در موضع دو وجه است و التذوق والتشاد
این کینه نیست و یک بار ثابته می دارد در وقف و صل
بزی و قینل را در شش موضع خلافت در ابراهیم و قینل
دعائی و در القمیدج الداع و در الفجر بالواو و اگر منی و اما
بزی ثابته می دارد درین پنج موضع در مرد و حال قینل را
خلافت در الواو در و صل ثابته می دارد و آن چهار
دیگر را در مرد و جاذف میکند قینل در بویست و غیره

قانون البارات

ثابت می دارد در هر دو حال ویزی مخدوف میکند و هر دو
 ثابت می دارد در وصل درسی و چهار موضع و در اکثر
 و اما بنی او را دو وجه است و حذف اولی است از برای قوا
 حاکم کپاشی ثابت می دارد در وصل دو بار در هر دو
 یات و در الکف یا کتب خرمه ثابت می دارد در وصل در
 ابراهیم و قیل و شایه مخدوف و در وقف و در القل اند و شای
 بل در هر دو حال ثابت می دارد و عامه این جمله که گفتیم
 حذف میکند در هر دو حال و حذف نیست او را در دو موضع
 در نل فانی الله حفظ یقیح میخواند در وصل و ثابت
 و یاکن در وقف ابو بکر در هر دو حال حذف میکند و در
 در زفر یا عیادی لاخو و ابو بکر یقیح میخواند در وصل
 و ثابت و یاکن در وقف حفظ در هر دو حال حذف میکند

میان

میان را در اعراف دو وجه است در شم کیدون در هر
 دو حال این کثیر ذکوان را دو وجه است در غنای بسیار در اکثر
 در هر دو حال **باب شامس والعزیزون** فی ذکر التکریر فی
 قرآءة این کثیره که بزرگ روایت میکند از این کثیر که او
 تکریر گفتی از آخر و الضحی آخر قل اعوذ برب الان پس و وصل
 کردی تکریر را با آخر بپوره و در شاطبه آورده است تکریر از آخر
 و البقیل از بزی بروایت دیگر واضح از آخر و الضحی است
 و تکریر از قبیل نیز مرویست اما از برای شهرت یافته است
 بمجملات ترک مره از سوپی شهرت یافت و از دور
 نیز روایت است اما از سوپی روایت کرده اند و در
 آخر بپوره ان پس خلافت بعضی تکریر گفته اند و بعضی نه
 و در شاطبه و تکریر آورده است اما قاری محرم است میان

حذف کمالی

سوره اول که آخر سوره را با تکبیر وصل کند و تکبیر را با بسم
 الله وصل کند و بسم الله را با اول سوره وصل کند دوم
 آنکه آخر سوره را با تکبیر وصل کند و بر تکبیر وقف کند و بسم الله
 ابتدا کند و وصل کند با اول سوره سیوم آنکه بر آخر سوره وقف
 کند و تکبیر را با بسم الله وصل کند و بر بسم الله وقف کند در
 و صاحب تفسیر را این وجه سیوم اولی است اما آنکه آخر سوره را
 با تکبیر وصل کند و تکبیر را بسم الله وصل کند و بر بسم الله وقف
 کند جایز نیست و چون در آخر سوره التاسعین تکبیر گفتند قائم
 بخواند و بفتح آیه از اول سوره هجره بعد دو کوفه انجا که هم
 للفیون و انکاء دعا ختم کند و این را حال المرغل گویند
 که از رسول رسول سلی احمد علیه و آله و سلم پرسیدند که ای
 الامام افضل قال حال المرغل یعنی قاری شود از ختم و تحمید

دیگر این

دیگر این که در روایت دیگر آمده است که ای الامام
 جت الی ارفقال کمال المرغل در کیفیت تکبیر ضرافی کرده اند
 بعضی گفته اند که بر بعضی گفته اند لا اله الا الله و الله اکبر
 بر آنکه ارفقاری وصل کند تکبیر را با آخر سوره الا آخر ساکن باشد
 یا متون بکسره که از برای دفع التماسکین چنانکه از ارفقا
 قاری در اثر ثواب از ارفقا خبر الله الرحمن الله اکبر آخر متون
 با مفتوح تا مملو بود بر حرکت و دست بگذارد چنانکه از ارفقا
 از ارفقا و آن ششک بود لا اله الا الله اکبر و التماسک از ارفقا
 آخر سوره تا کنین به سه موصول بود و ارفقا صرف کند از برای
 التماسک کنین چنانکه از ارفقا خبر الله الرحمن الله اکبر در اول
 لفظ بسم الله است در وصل مخدوف باشد و ارفقا بالصلوات
الباب العنونی راجع الخوف و سفاهه به ارفقا صرف

فی الخارج

三

اللام صا و انصاح الخ الف تارک معاصی السوال
بیان کرده است مجید حرف ارجا و دینی می فرمود و بهار
از لب برین قول خارج سر بسند صلی و حق
و لب و بقول بعضی است خلقی
و علی و الهوی و شهوی و غلی و اسی
و غلی و شهوی و بقول بعضی خارج شانه است و این
قول شیوی است و بعضی گفته اند حرفی را خارج دیگر است
و لکن هر حرف را نمی نهاده اند پس بنظر و هاء و الف
از صفر خلقی است و این خارج دوم است و برتر
از آن از زلال خلقی عین و خاص است و این مخرج
سیوم است و از زبان میان و میان مد زده که آنرا
الهاته گویند و از بالا زبان کلام مخرج یافت

در اصله فخری و خجسته
بیکر سینه و در یک نون
نصف کعبه از یک قدر
نشانزد و دست

محمود
حرد و ملاق
انیمت آه
ع ع

پاره از زبان دورتر است درشت زبان و کام چنبره
 نکه در برابر دندانهای زیرین افتد و در وی تکریر است
 یعنی دوباره گفتن و این مخرج دهم است و از کراهت های
 زبان و کام چند آنکه در برابر حنا فک و ناب در باغی
 افتد از هر دو جانب مخرج لام بود و فضا حکم دندان
 بود از پس پیش دناست دندان پیش بود و در باغ
 دندان بود که از پس نمایا بود و شایا چهار دندان
 پیشین باشد و وزیر و دور بر و این مخرج یازدهم
 است و مخرج نون بعد از مخرج لام بود با آنکه
 او را غنه باشد و غنه آوازی است که در درون بینی است
 و این مخرج دوازدهم است و را دلام و نون را شد
 گویند و لشته گوشت بن دندان است و از تیز نای توان

و از تیز نای

و از تیز نای دندان پیشین زیرین چنانکه سر زبان
 پاره از دندان بیرون تراشد جایگاه نوا و نوا
 است و این هر سه را ذلق گویند و ذلق تیز نای سر زبان است
 و این مخرج سیزدهم است انگاه فا از اندرون و وزیر
 و از تیز نای لب سیزدهم و اگر لب نمایا در کف نیاید
 پای کف شود که در قارسی بود چنانکه بر و چشم
 و این مخرج چهاردهم است ویم از کراهت لب تا کراهت
 لب آید و او را لب برهم نشیند و این در چهار
 شفوی خوانند و شفوی نیز گویند و شفقه لب است
 و با بیم و او دمد و هوای است یعنی و او ی که با قبل
 فضا باشد و این قول در سینه و نون پاکه را او
 آوژی از چشوم بود و چشوم اندرون بینی است و او

بر داشته میشود و در وی تکیه می توان کرد و نفیس
 آن نرود چنانکه ادا و حروف سنجیده در
 هشت است مجموع آن اجداد قطبیت از برای
 آن را سنجیده گویند که در مخزن پخت میشود
 و آوار بدان کشیدن شود از غایت قوت چنانکه
 اشع الجدل الشد و منشد رخواه است در خوا
 پستی است و آن یزده حرف است مجموع آن
 پس شخص هر فقط غرضند و از برای این رخواه
 گویند که آواز بان توان کشیدن و نفیس
 باز ندارد چنانکه الجدل الشد و منشد
 حروف الباقی چهار است ماد و مادی و طاء و
 کاف و از برای آن الباقی گویند که زبان در وقت

حروف رخواه

حروف الباقی

کفتن

کفتن آن چون طبع شود و کام بالا را که برابر او است
 بپوشانند و جز این حروف مدینه اند و انفعاله
 کشاد است یعنی در وقت کفتن این حروف زبان را
 کشای است از کام بالا و کام بالا را نمی پوشانند
 و کشادگی میان زبان و کام می افتد و دیگر حروف
 را بپوشانند و مجموع آن فقط خمس منقط باشد
 و بپوشانند و بپوشانند و آن را حروف
 میسند گویند و باقی حروف را میسند گویند
 و شغل نر و اند نیست یعنی زبان در کفتن این
 حروف میل بالا نکند و حروف میسند است
 ماد و سین و ز و م و ه و ن و ک و د و ت یعنی
 چون تلفظ بدین حروف کنی و تکیه بر و کتی آواز

حروف سنجیده

حروف سنجیده

حروف میسند

در ازبان کشیده شود دیگر کشین و منفشی است
 و نفیشتی از هم باز شدن و فراخ شد غیرت یعنی در
 کشین در حنجری از هم بازمی شود چنانکه حنجری
 از بزر میشود از هرستی او و بعضی گفته اند حروف
 و نفیشتی چهار نوع است هم کشین و راوقا مجموع آن شرف
 و لام و را غر غنند و الخ از میل گرد نیست یعنی بر دو
 میل میکنند یک از زبان و سر زبان در لغت آن که
 میشود و را را مکرر میکنند از برای آنکه غنجا را
 دو بار گفته شود و نام استیل است در سقلا
 کردن کشی گرد نیست و طلب درازی کردن و یا
 عتبار آن کرده کشی است که هر کس او را رام
 تواند کردن مگر کسی که زحمتها کشیده و حد

از قیاس

نوعی از این است که در او

او را نام دارد و از این است که

از

در وقت استادان در یافتن و بشا منه تعلم یافته باشند
 و بنا بر این حنجری آن مقدار گردانده تا از روی شرح
 ناز او رسد باشند اما طلب و ازی کردن با شماران
 گویند که در حنجری درازی شود تا حنجری را هم نزدیک
 می شود و الف و او و یا چون ما قبل ایشان اخست
 ایشان باشند یعنی ما قبل الف فته و ما قبل و او و فته
 یا کپره اینها را حروف مد و لین گویند و حروف
 علت نیز گویند و اگر ما قبل ایشان اخست ایشان نباشد
 بیشتر از این نگویند و حروف فلقه گویند پنج است
 مجموع آن قطب جد و از برای آن فلقه گویند
 که چون بپاکنند که از این در حنجری بچند چنانکه آنجا
 آن و باقی حروف بپاکنند یعنی در آن جنس نیست

الف و او و یا حروف
 مد و لین یا حروف
 علت یا حروف
 فلقه یا حروف

هذا هو الذي مر في نسخة
الشيخ في نسخة
الشيخ في نسخة
الشيخ في نسخة
الشيخ في نسخة
الشيخ في نسخة
الشيخ في نسخة
الشيخ في نسخة
الشيخ في نسخة
الشيخ في نسخة

وايزن يستوفى تردد كتاب روح الزيد في شرح
عقد الزيد بيان كرده شده است واعد اعلم بالصواب
وقوف النبي صلى الله عليه وآله وسلم في البقرة موضعاً
الاول ما يستحق الحزبان وبنينا والثاني وما تعلموا منه
من خير يعلم الله وفي آل عمران واجتماعنا ذليلة وفي
اليونس موضعين الاول منهم ان اندر التاخير
وذوقوا عذاب الجحيم وفي آل عمران موضعين
وفي التا انزل موضعين وما ادرككم ما ليلة القدر
والثاني من كلام سدرم وفي اذ اجاب الله واستنوا
فصل في الجور الوقوف في القرآن اربع عشر موضعا
الاول في البقرة فقال لهم ومن ثم يقرأ الله سورة
ان الله فيكم تعف ثم يعفد او نحن اعف ٢٠ وقالت

الهو

اليهود يوت ثم يقرأ الله مفلون فبوت الله بقت
ثم يقرأ الله ان الله يعف ثم يقرأ الله ثلث ثلثة
وانا ثم يعف ثم يقرأ الله لا مؤمن وقالت اليهود
عن يعف ثم يقرأ الله وقالت الصحابي المسبح
يعف ثم يقرأ الله في قلل سبعين يعف ثم يقرأ
انكوه قلل ان موت ما حوله يعف ثم يقرأ الله
بمقولون يعف ثم يقرأ الله الذكرين
يعف ثم يقرأ الله **الثالث عشر الرأى عشر** فويل
للمسلمين الذين هم يعف ثم يقرأ الله صلواتهم سامو
٢٠ عفت تمام شد كاهن نظام شد

والعلم ان الانبياء
يعف ثم يقرأ
ان الله اعف

نوشته بانه بسيه بر پيديد
نوي سترانيمت فردا آميد

باب الهمزة قوصه و به الهمزة على فروب مختلف من
 ذلك همزة في كلمة ومنه همزة ان في كلمتين ومنه همزة في
 كلمة يهوا تحركت او سكنت مثال الهمزة تين في كلمة وانذ
 رتهم و اسجد اية انا انكلم انزل والقي ومثال الهمزة تين
 من كلمتين جبارنا و هو لا وان كنتم واويا واليك
 وسما امة ونقي الى ونشاد اجركم وهو لا ر الله ويشاء الى
 وشبه ذلك ومثال الهمزة المفرد الساكن يؤمن ويات
 ذبيحى و يزد وشبه ذلك ومثال الهمزة المفرد المتحرك يكون
 اول الكلمة واو يسلمها واخر مثال من امن قد اطلع من ابترق
 من اولى الشمازت يواخذ يويد مات ياخر مارب مثال
 همزة آخر ومن النيباء ويشاء من اكل جدا يا تحقق فنده الا
 خرب مع اتفاقا واختلافها وانفردا وادبا وسكانها وتحركها

محققه على مذمبه و صلا و و قفا لا ذاو فعت همزة ان في كلمة
 والثانية منها ساكن فملك لا خلعت في ايد الها من جنس نو
 حركة ما قبلها نحو امن وايمان واومن واوتوا وشبهه ومانا
 ابوبكر وحفص فيه هذا الاصل نذكر في مواضع انشا الله تعالى
 باب احكام الراءات في التقييم والترقيف اعلم ان الاصل
 في الراء التقييم لا نهارج ومكر قوى في الاشهر والاهل اقر
 حروف طرف اللسان الى المنك الا على ما ثبتت حروف
 الاستعلاء ولهذا تمنع الالمات ما لم يكن مكسورة والعرب تنطق
 بالراء تارة مخففة وتارة مرفقة وانما ترفقت الراء واصلا
 التقييم ليتساوى كل اللفظ ويعمل اللسان عملا واحدا والى فيقت
 نفع كبر تشبه الالمات لفظا ويجه كسوه الا زمت قبل الراء ويكوه
 مكسورة في بينها او يا ساكنة قبل الراء الالمات يقع مع الراء
 في الكلمتها او تكون الراء ماله والراء يقع في الكلام ساكنة

و متحرك وكل راء ساكن ما قبلها كبيرة لازمة فهي مرققة
 نحو شرقة ومرية فرعون وانذر ونبؤ واصية الا ان
 يقع بعدها صاد او طاء او قاف في كلتا فانها تنقسم
 بدخلاف نحو قرطاس ومرصاد وارصاد او قرقة وفي
 راء فرق كالطرد وجهان التفت لاجل حرف مقدرة
 بعدد والرفيق لكون الكسور قد اكتفت لانه من جانبهم
 وتفتح الراء الساكنة ايضا اذ كانت الكبيرة قبلها عارضة
 او ياء مثل كرسية ومرجعكم ومرية هذا ايضا صاحب
 التيسير والام الشاطبي رحمه الله واجاز غيرهما تريق
 مریم وقرية وكل راء مفتوحة او مضمومة مفتحة على مزب
 في الوصل راء مكسورة فلا خلاف في تريقها سواء كان
 كبيرا لازمة او عارضة او وقع بعدها حرف يستعمل
 او لا يقع وذلك نحو ذر وذر وذر وذر والتاسيس

ومضمون وادعوى ولا تفرق ونارق وشيرة وكل راء
 وقعت عليها لا ساكن وما قبلها كبيرة او ياء ساكنة
 او ساكن ما قبل كسوة ولم يكن ضاردا او لا مثل منزو
 وقطر فهي مرققة مثل قدیر وجز وجز وطر وطر وحر
 وجز وجز وجز وجز وجز وجز وجز وجز وجز وجز وجز
 في الوقفت قف فحمت الراء كالموصل او وقعت بالراء
 الكسوة رفقت كالموصل ايضا لم يكن اعلم ان الغنة لون
 خفية غزبهان من اعلم الانق من الحيشوم لا يقدر
 على اخراجها المذكوم اي صاحب الزكام بدليل لك
 اميكت الغنة عند النطق بالنون لم تخرج الغنة وحده
 الغنة لثمة حروف النون والميم اذا يسكنوا والتنوين
 وتظهر الغنة بادغام هذه الثلثة الحروف لو بانحفاها



عند حروف الحلق الية وبدخان في حروف يملون
بفهمو تغلبان عند الباء فيما وحقى الميم عند الياء
الحقيقيين عند باقى الحروف الخمسة عشر بفتنة ثم
م م م م م م م م

۴۴ ۴۵

مذمتها

الملك

